

نسکی که در دست دارید یکی از آخرین نسکهای زنده یاد آله دال فک است که پیش از مرگش نتوانست آنرا چاپ و در دسترس دوستداران ایران و فرهنگ ایرانی قرار دهد.

این نسک دربرگیرنده پرسشهایی است که آله دال فک در مورد درونمایه دانشنامه ایرانیکا به آنها پرداخته است و همچنین پاسخی (!) که دکتر یارشاطر به این پرسشها داده است.

با سپاس از آله دال فک

شاهین کاویانی

<https://derafsh-kavivani.com/>

<https://the-derafsh-kavivani.com/>

دانشنامه ایرانیکا

بخش یکم

نامه ای به استاد یارشاطر در باره این که دکتر معزی (آموزگار شرعیات) و دکتر دب باشی استادان اسلام شناسی برگزیده برای دانشنامه ایرانیکا، میگویند.

تازیان، در ایران شمشیر نکشیده و با زور اسلام را به گردن ایرانیان ننهادند و نسکخانه ای را نیز به آتش نکشیده اند. ایرانیان خودخواسته به دلخواه خویش به پیشواز اسلام رفته، (معنویت) آنرا پذیرفته اند؟

بر باور ما این گفتار سراپا نادرست است و ناپذیرفتنی، دشنامی بزرگ بر تاریخ و فرهنگ و منش والای یکایک مردم ایران است که همه دلباختگان به ایران زمین باید از استاد یارشاطر بخواهند، آیا چنین گفتارهای ناآگاهانه و دشمنانه، به درون دانشنامه ایرانیکا راه یافته است یا نه؟

افزون بر سدها تاریخ استوار و هزاران نوشته که نمونه هایی از آن پیوست است، در آفرینش و تاریخ محمد رضا شفیعی کدکنی در پوشینه پنجم برگ ۱۹۲ چنین مینویسد:
«در جنگ نهاوند تازی ها چهار صد هزار تن ایرانیان را کشتند و زنان و فرزندان آنها را اسیر کردند و اموالشان را به چپاول بردند».

همین نویسنده می نویسد:

«اگر نویسنده ای فکر کند که ایرانیها با میل به اسلام تن در داده اند ناشی از ناآگاهی تاریخی اوست».

آیا تاریخ دروغ میگوید یا دکتر معزی و دکتر دب باشی؟

پاسداران فرهنگ ایران - پاریس

۲۲ بهمن ماه ۱۷۰۸

۱۰ فوریه ۲۰۰۱

استاد گران مایه یارشاطر

رونوشت رادیو فارسی زبان ار. اف. ای فرانسه

در پیوند با پرسش و پاسخی که در شبهای سوم و دهم دی ماه ۱۳۷۹ برابر با ۲۳ دسامبر سال ۲۰۰۰ در برنامه ایرانیکا از چگونگی روی آوردن ایرانیان به دین اسلام با دکتر محمد علی معزی استاد دانشگاه و همکار ایرانیکا برگذار گردید، ایشان به روشنی پاسخ دادند که مسلمان شدن ایرانیان چندان از روی اجبار و ترس از شمشیر اعراب نبود. ایرانیان با میل باطنی به معنویت اسلام صادقانه روی آوردند. نام تني چند را نیز که کمتر از انگشتان يك دست بود بدرستی گفتارش برشمرند و افزودند که تازیان نه فشاری وارد آوردند و نه تبلیغ کردند. گروهی هم برای اینکه جزیه ندهند مسلمان شدند و از زبان کسی هم گفتند که «اگر اسلام در آسمان هم باشد ایرانیان در پی آن به آسمان میروند».

همچنین در پاسخ و پرسش شنبه شب ۸ بهمن ماه ۱۳۷۹ برابر با ۲۷ ژانویه ۲۰۰۱ با دکتر دباشی یا دب باشی همکار دیگر ایرانیکا در پدافند از تازشگران تازی با زیر پا نهادن همه درستیهای تاریخی چنین گفته اند: «در مورد نقش زبان عربی در تکامل زبان فارسی، امکان نداشته است که اعراب حتی يك برگ کاغذ را از بین برده باشند تا چه رسد به کتاب! این کار بسیار بیهوده ایست که بجای واژه های عربی کلمات فارسی گذاشت. آتش زدن کتابخانه اسکندریه هم حرف چرتی است، چنانچه ۴۵۰ سال ساسانیان را با ۴۵۰ سال بعد از آنان مقایسه کنیم خواهیم دید که در دوران بعد از آنان کتاب بسیار نوشته شده است».

اگر واتها (= کلمات) پس و پیش نشده باشند، درونمایه گفتارشان چیز دیگری جز این نبود که من شنیده ام.

پاسخهای دکتر معزی بجز در باره کسانی که برای ندادن جزیه بناچار مسلمان شده اند، نعل وارونه و نادرست است و به هیچ روی با درستیهای آمده در همان تاریخهای دشمن نوشته نیز برابری ندارد که در همه جا با نام و نشان، سخن از کشت و کشتار، تاراج، پروه (= غنیمت) گرفتن و بریدن دست، پا، سر، زبان و کور کردن با میله های داغ، پوست کندن و بر میله های آهنین بر روی آتش گرداندن و کباب کردن دانشمندان ایرانی، سوزاندن نوشته های آنان و به آتش کشیدن نسکخانه ها (= کتابخانه ها) و پروانه ندادن سخن گفتن و نوشتن به فارسی، نهادن نام ایرانی بر خود و ویرانگری به میان آمده است که بخشی از آن فهرست وار در پی می آید.

در پیوند با سخنان دکتر دباشی، با رد پاسخهای بی بنمایه و اساس او در باره نسوزاندن نسکخانه ها در آغاز اسلام، با نگرانی به این فرازاها (در مورد نقش زبان عربی در تکامل زبان فارسی امکان نداشته است که اعراب يك برگ کاغذ را از بین برده باشند)، بدرستی جای شگفتی بسیار است، چنانکه گویی از همان آغاز تازش، تازیان نقش آموزگار را داشتند و برای رسا کردن زبان ما آمده بودند و میخواستند از نسکخانه های ما نگرانی کنند، تا فرهنگ و شهریگری پیشرفته خود را به ما بیاموزند. پرسش از دکتر دباشی اینست که آیا در زمان تازش، رهبران تازشگران خود از دانش خواندن و نوشتن بهره ای داشتند و می توانستند نام خود را

بنویسند؟ به جز نام قرآن با نام نسك ديگري آشنا بودند؟ در دنباله اين نوشته از شمار اندك كسان نامه نويس در ميان تازيان كه بي (مقدار) خوانده شده اند ياد خواهيم كرد. و اما در باره نسك سوزاني، براي اينكه راه دور نرويم نخستين خواسته ما اينست كه دكتور دباشي بيايند در همين راديو پاسخ دهند كه آيا در آغاز شورش نفتي اسلامي سيد روح الله خميني، نسكهاي بيشمار تاريخي و فرهنگي ما بدست آخوندهاي جانشين تازشگران كه دانش بالاتري هم از بيابان گردان آغاز اسلام داشتند و زاده شده در ايران نيز ميباشند، به آتش افكنده نشده و خمير نگرديده اند؟

آيا رژيم آخوندي به ديگر نسكهاي تاريخي و فرهنگي ما دست برد نزده است؟
آيا نسكهاي نوشته شده پيشين نويسندگان ايراني، دستكم نوشته هاي استاد محمد جواد مشكور و عبدالحسين زرین كوب و تاريخ ده هزار ساله ايران همان نوشته شده هاي پيش از شورش سيد خميني است؟ شاهنامه و وو پيشكش ايشان.

در تاريخ ايران زمين از روزگار باستان تا انقراض قاجار، نوشته دكتور محمد جواد مشكور استاد دانشگاه، نوشته پيش از شورش نفتي اسلامي سيد خميني در برگ ۹۰ مي خوانيم كه: «كيكاس در البرز كوه هفت كاخ بساخت، يكي از زر و دو از سيم، دو از پولاد، دو از آبنگينه. هر كه از ضعف پيري در رنج بود، چون بدان كاخ ها مي رفت به جواني ۱۵ سالگي باز مي گشت». چرا اين بخش در چاپ هاي زمان چيرگي آخوندها برداشته شده است؟

چرا برگهاي ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۹۶ تا ۶۱۱ در باره بهره علي از فرش بهارستان و بخشي از فرهنگ ايراني از تاريخ ده هزار ساله ايران نوشته عبدالعظيم رضايي در چاپ هاي زمان آخوندي برداشته شده؟ آيا درون مايه نسكهاي عبدالحسين زرین كوب همان نوشته هاي پيش از شورش سيد روح الله خميني هندي زاده است؟ آيا سيد روح الله خميني رهبر تازي پرست شورشيان دستور بستن دانشگاهها را نداد و بدستور او نسكهاي دانشگاهي و تاريخي ايران را در درون دانشگاهها به آتش نكشيدند؟ آيا در اين بيست و دو سال فرمانروايي تازي زادگاه چيره شده بر ايران، در ميهن ما غلم و غلمرني آزاد بوده است؟ يا غلما شكسته شده غلمزنها را كشته و يا فراري داده و يا در كنج زندانهاي تنگ و تاريك و خوفناك اسلام ناب محمدي به بند كشيده اند؟

كشتارهاي گسترده آشكارا و پنهان دانشمندان و انديشمندان ايراني در درون و بيرون از كشور بدست رژيم خونخوار آخوندي كه قتلهاي زنجيره اي نام گرفته است، اگر در راستاي شكستن غلم و كشتن غلمزن و نابودي دانش و تاريخ و فرهنگ ايراني نيست پس نامش چيست؟

شما ميگويد آنچه را كه همگان با دو چشم خود ديده و مي بينند باور نداشته باشند ولي سخنان نادرست و فريبنده و بي بن مايه شما را بپذيرند؟

اگر ما بجاي واژه هاي گوش خراش تازي بخوايم از واژه هاي رساي فارسي كه فراوان هم داريم بهره بگيريم، چه زياني به ايشان ميرسد كه از بيرون ريختن واژه هاي تازي بيمناك و دل آزرده مي شوند؟

پاسداران فرهنگ ايران، در زمان زنده ياد دكتور كورش آذرمنش، در راستاي فارسي نويسي و سخن گفتن به فارسي دو پوشينه فرهنگ واژه هاي تازي به پارسي نوشته كه رويهم ۷۸۰ برگ ميباشد. در برابر هر

واژه تازی چند واژه رسای ایرانی آورده شده است که ما را از بکار بردن بسیاری از واژه های گوش خراش به گردن نهاده شده از سوی تازیان بی نیاز می سازد.

همچنین دو پوشینه گنجینه نام های زنان و مردان را به چاپ رسانیده که در برگزیده بیش از بیست هزار نام زیبای ایرانی است. هر نامی چم (=معنی) ویژه به خودش را دارد و نشان هنده اینست که در گذشته آن نام ها از آن کدامین پادشاه یا سردار و دانشمند و نویسنده بوده است. دارای زیباترین نام های گل و گیاه، کوه و رودخانه، زیب و زیور و درختان و... می باشد که امیدواریم در ایران آزاد فردا ایرانیان با بهره گیری از این گنجینه، از نامهای تازیان که به چم سوسمار، گاو، افعی، مار، شغال و بچه شتر بی شیر است رهایی یابند و از نامهای شکوهمند نیاکان خود بهره گیرند.

آیا این درست است زمانیکه خود دارای واژه های رسا و دلنشین فارسی و زیباترین نام های ایرانی هستیم، آنها را رها کنیم و برویم از واژه ها و نامهای ناهنجار تازیان بهره بگیریم؟

آیا این سخنان نسنجیده و یا حساب شده ای که جز از دهان روضه خوانهای تازی پرست بیرون نمی آید دشمنی آشکار با مردم ایران و فرهنگ ایرانی نیست؟

در باره ۴۵۰ سال کمبود در نسک نویسی دوره ساسانیان (به گفته دکتر دباشی)، این خود بهترین فرمود سوزاندن نسکها و نسکخانه ها است. وگرنه چگونه میتوان باور داشت در کنار دانشگاه گندی شاپور که تنها دانشگاه بزرگ در خاورمیانه بود، ۴۵۰ سال نسک نویسی به دست فراموشی سپرده شود ولی در ۴۵۰ سال نخستین تازش اسلامی بیابانگردانی که بویی از دانش بر بینی نداشتند، همه جا و همه چیز را نابود و به خون و آتش و ویرانی کشیده بودند و می کشیدند و دانش آموزی را ننگی بزرگ بشمار می آوردند یکباره دارای چنان دانشی بیش از ساسانیان شوند که فرهنگ و تمدن اسلامی بر پا دارند؟ آیا دکتر دباشی جام زرین به دست آمده از تپه مارلیک و تندیس اسب زیبای می نوشی بدست آمده از کوهستان دال فک، شهرستان رودبار گیلان را دیده اند، که دستکم ۲۰۰۰ کیلومتر دورتر از پایتخت ساسانیان (در غلمرو دالفک و آمارد) به دست آمده است. که جام زرین مارلیک بر اسکناس های ۵۰ تومانی زمان شاه فقید نقش بسته بود و از رساترین هنر هنرمندان پایانی دوره ساسانیان است.

تندیس اسبی که پیوست است، از میان به دو نیم میشود و دو جام می نوشی به دست می آید که یگانه در جهان است و دومی ندارد.

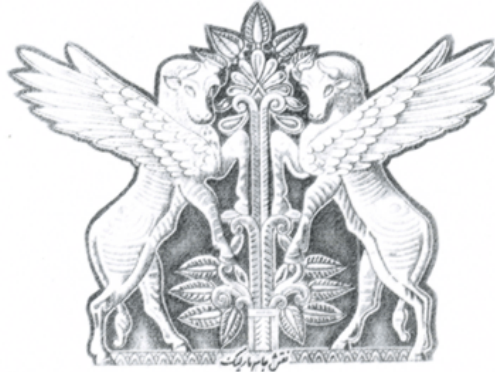
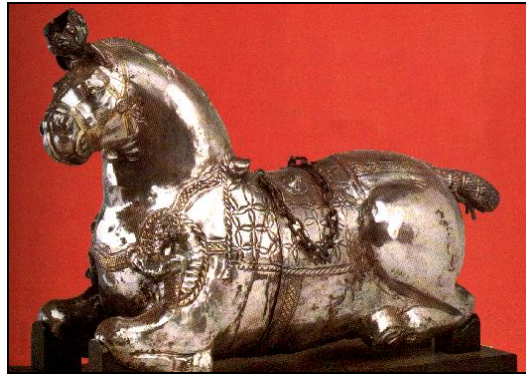
چگونه میتوان پذیرفت که هنر ساسانیان در روستاهای دوردست کشور شکوفایی بسزایی داشته باشد ولی دانش نوشتن در پایتخت مرده باشد؟

پرسش اینست که آیا در قرآن یا کلام الله که پایه و اساس اسلام است، رد پایی از آزادی، فرهنگ، تمدن و دانش و بینش می توان یافت که بدان فرهنگ و شهری گری نام نهاد؟

جای بسی تأسف است کسانی بنام استاد دانشگاه، در پوشاک ایرانی و با اندیشه بیگانه در برابر آنهمه تبهکاریهای روشن، به دشمنی با ایران و ایرانی و به پدافند از تازشگران برخیزند و زبان به گمراه گری بکشایند که چنین پدافندی بدور از منش و جز از گروه دستاربندان دینی چیره شده بر ایران که دشمنی

آشکار با تاریخ و فرهنگ ایرانی دارند ساخته نیست.

در باره تبلیغ نکردن، کسانی که الله و اکبر گویند، با شمشیرهای آخته و کشت و کشتار و تاراج به سرزمین ما سرازیر شده بودند تا دستورهای الله و رسول الله او آمده در قرآن را بکار بندند و میگفتند که ما آرمانهای خود را با شمشیرهایمان حمل میکنیم (نهج البلاغه، برگ ۱۰۵)، آیا زبان ما را میدانستند و یا نیاکان ما زبان آنها را میدانستند و یا برای رایزنی آمده بودند و دسته های گل در دست داشتند، یا از روی پیکرهای خونین زنان و مردان و دختران و پسران و سرداران و سربازان ایرانی گذشته بودند و میگذاشتند، همه چیز و همه جا را به خاک و خون و آتش کشیده بودند و میکشیدند. فرتور (=عکس) پیوست به آتش کشیدن تیسفون، پایتخت ساسانیان و چگونگی ربودن زنان و تاراج، بن مایه گویای بخشی از تبهکاری های دهشتناک آن بیابانگردان است.



نقش جام مارلیک

در آفرینش و تاریخ محمد رضا شفيعي کدکني در پوشينه پنجم برگ ۱۹۲ چنین مینویسد: در جنگ نهاوند، تازیها چهار صد هزار تن ایرانیان را کشتند، زنان و فرزندان آنها را اسیر کردند و اموالشان را چپاول کردند. همین نویسنده می نویسد: اگر نویسنده ای فکر کند که: ایرانیها با میل به اسلام تن در داده اند ناشی از ناآگاهی تاریخی او است.

در رد سخنان این استادان مسلمان، چون یادآوری همه ددمنشیهای تازیان بیرون از يك و یا چندین پوشينه نسك (= کتاب) میباشد، برای جلوگیری از نوشتن بیش از اندازه و گرفتن زمان، فهرست وار به نمونه مشت از خروار گوشه هایی از کشتارگریهای ناباور آن بیابانگردان درنده خو را می آوریم سپس بخشهایی از آنچه را که بگفته اینان معنویت اسلامي است، برابر قرآن به آگاهی میرسانیم. سرانجام نسكي زیر نام پژوهش در زندگی علي نماد شیعه گري را که دربر گیرنده شماری از خانمان براندازیهای تازیان در بگردن نهادن اسلام است، آرماتیکه جز شرمساري پیامدي ندارد، به پیوست میفرستیم تا بوارون دیدگاه این استادان مسلمان که گویا از نویسندگان تاریخ اسلام در ایرانیکا نیز میباشد، همگان دریابند که درونمایه اسلام به وارون سخن پراکنی دستاربندان دینی و دست پروردگان شان چیست. چرا باید چنین آرماني سراپا ننگ و شرمندگی را پذیرفت و نام فرهنگ و شهریگری را آلوده کرد؟

و چنین است گوشه های تکان دهنده ای از تبهکاریهای تازیان:

۱ - کشتار ددمنشانه قتیبه بن مسلم در بلخ و یزیدبن مهلب در گرگان در سه شبانه روز بر سر ناودانهای آسیابها تا با خون ایرانیان بجای آب آسیابها بگردش درآیند که چنین کردند. گندم آرد کردند، نان پختند و خوردند و یا برای کشته شدن يك غلام یزید بن مهلب ده هزار ایرانی را سر بریدند. (تاریخ تبرستان بهاء الدین اسفندیار برگ ۱۶۴ - تاریخ فضایل بلخ و دو قرن سکوت - فتوح البلدان احمد يحي البلاذري ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش (بخش ایران) برگهای ۱۸۷ و ۱۸۸ - آفرینش و تاریخ محمد رضا شفيعي کدکني برگ ۴۵).

چه شوربختی بالاتر از این که در بزرگداشت از یزید بن مهلب خونخوار، آخوندهای تازی پرست چیره شده بر میهن، میدانی را به نام او در شهر تهران نامگذاری کرده اند؟

۲ - عبدالله بن زیاد بن سمیه فرماندار علي، مفرغ فیلسوف و سراینده نامدار ایرانی را پس از خوراندن داروي شکم روي، با شماری سگ و خوک و گربه در قفسی کرد و در شهر به گردش درآورد. در هالیکه آب از شکمش روان بود و آن جانوران برای فرو بردنش به سر و کول هم و مفرغ می پریدند، مردم را به تماشا واداشته بود (دفتر دو قرن سکوت برگ ۱۲۶ و پیغمبر دزدان).

۳ - کشتن غم انگیز حسین حلاج، که زنجیر بر دستها و پاهایش نهادند، کشان کشان به سوي چوبه دارش بردند و در راه سنگبارانش کردند. نخست چشمهایش را با میله های داغ کور کردند و زبانش را بریدند، سپس يك هزار تازیانه بر بدنش نواختند، سرانجام پیکر مرده او را بدار آویختند، در پایان سر و دستها و پاهایش را بریدند، تیکه پاره های تن او را به آب سپردند (منطق الطیر عطار نیشابوري، برگ ۱۵۰؛ تذکره الاولیا، برگهای ۵۹۲؛ قوس قزح، برگ ۴۸؛ غزالی، چاپ پاریس، برگ ۱۹۹؛ تبری، برگ ۶۸۷۷).

۴ - کشتن دلخراش دانشمند بزرگ پاد تازی خدش. زیانش را از ریشه بدر آوردند، چشمانش را با میله های داغ کور کردند، دستها و پاهایش را بریدند و در پایان هم سرش را بریدند (تاریخ ایران، پطروشفسکی، برگ ۱۷۰).

۵ - سراینده نامدار عمادالدین نسیمی را همچون گوسفند پوست کردند، دستها و پاها و سرش را بریدند، پاهای بریده او را به عنوان سوغات برای برادرش نصیرالدین فرستادند، پیکر تیکه پاره شده او را هفت شبانه روز در شهر حلب به تماشا گذاشتند (کتاب نسیمی برگهای ۲۲ و ۲۴).

۶ - ایرانیان پاد تازی و دانشمندی چون حسین قاسم، فضل الله نعیمی، تمنایی، احمد کاشی، نثری گیلانی، محمود پسیخانی، خسرو قزوینی، حیدره شعرانی و... را دست و پا و سر بریدند و پیکرهای آنان را به آتش کشیدند. سرهای بریده را بر دیوارها به نمایش گذاشتند (تاریخ تصوف دکتر غنی، برگ ۴۵۸؛ کشف المحجوب، برگهای ۱۹۲-۳۱۴؛ پوشینه اول معجم الادبای یاقوت حموی، برگ ۲۹۷؛ پوشینه سیزدهم تاریخ کامل ابن اثیر برگ ۸۳).

۷ - به آتش کشیدن قلعه محل سکونت مقتع، سوزاندن و خاکستر نمودن آن که همه چیز و همه کس در آن سوختند و خاکستر گردیدند (تاریخ فخری، برگهای ۴۴۴ و ۲۴۵).

۸ - بر پا داشتن یکهزار چوبه دار همیشگی برای بدار آویختن ایرانیان و کشتن دردناک دانشمند نامی علی یقتین و منشی او باذان، دانشمند دیگری بنام یعقوب زندیک، که یعقوب را در نمده پیچیدند و آنقدر لگدمال کردند که در زیر شکنجه جان سپرد و سپس بر روی پیکر بیجانش به میخوارگی نشستند (تاریخ تبری، پوشینه دوازدهم، برگهای ۵۱۷۱-۵۱۷۲؛ پس از هزار و چهارصد سال، دکتر شجاع الدین شفا پوشینه یکم برگ ۵۳۲؛ مروج الذهب مسعودی، پوشینه دوم، برگ ۶۹۶).

۹ - کشتن ددمنشانه ابوالقاسم امیری که نخست با میله های داغ چشمانش را کور کردند، با کاردی که تیز نبود و با چاغوی غلمتراشی آهسته آهسته پوستش را کردند، سپس بدنش را تیکه تیکه نمودند (تاریخ خطی عباسی، کتابخانه ملی و عرفات عاشقین، نسخه خطی، کتابخانه ملک).

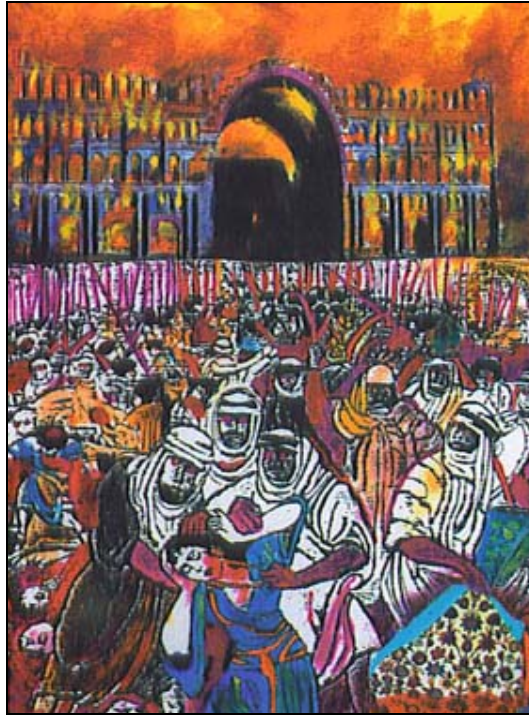
۱۰ - کشتن دردناک رزوبه (ابن مقفع) که دستها و پاهایش را چون گوسفند بستند، سپس تنوری با هیمة های خشک شعله ور ساختند، گوشت بدنش را تیکه تیکه بریدند و در برابر چشمانش به درون تنور شعله ور انداختند، سرانجام سرش را بریدند و با پیکرش در همان تنور سوزانیدند و خاکسترش را بر باد دادند (تاریخ الوزراء و الکتاب جهشیاری، برگ ۱۱۹).

۱۱ - ابن عطا دانشمند نامدار ایرانی را آنقدر با مشت بر دهانش کوبیدند تا همه دندانهای او در گلوی او فرو رفت سپس کفشها را از پایش بدر آوردند و چندان بر مغزش کوبیدند تا خون صحنه را فرا گرفت و جان سپرد (طبقات الصوفیه، برگ ۲۹۵ و نفحات الانس، برگ ۱۴۲).

۱۲ - در چهار سوی دارالخلافه هرات، در میان بازار، دژخیمان اسلامی، گروهی از حروفیون را در میان گرفتند، همه آنها را از دم تیغ گذرانیدند، پیکرشانرا به آتش کشیدند و سرهای بریده را در چهار گوشه

میدان به نمایش گذاشتند (حبیب السیر، پوشینه سوم، برگ ۱۳، مطلع السعدین، پوشینه دوم، برگ ۳۱۵، مجمع التهای، برگ ۳۱، مجمل فصیحی، برگ ۲۶۱).

۱۳ - در باره تازش بر تیسفون، کشتار بیشمار و تاراج و پروه (= غنیمت) که سی صد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند، شست هزار تن از آنان به همراه نهسد پار شتری زر و سیم، بابت پنج یک (خمس) به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند.



آیا کسی میتواند خود را ایرانی بداند و با آگاهی از این فرازهای تلخ تاریخ به پدافند از تازیان برخیزد و نادرست بگوید که ایرانیان خود خواسته به اسلام روی آورده اند؟ علی امام اول شیعیان پیش از تازش بر ایران برای فروش بردگان با خریداران برده قرارداد بست و پیش پول گرفت.

(دفتر عایشه بعد از پیغمبر، نوشته کورت فریشلر، برگردان منصور، برگ ۱۸۰؛ دفتر پژوهش در زندگی علی نماد شیعه گری، برگهای ۲۲ تا ۴۵؛ اخبار الطوال، برگ ۱۲۳؛ یاقوت معجم البلدان، پوشینه دوم، برگ ۱۰۷؛ دو قرن سکوت زرین کوب، برگ ۵۵؛ تاریخ اجتماعی ایران راوندی (مرتضی)، پوشینه دوم، برگهای ۴۹ و ۵۰).

۱۴ - کشتار سهمگین تازیان در نهاوند که بیش از صد هزار تن آمده است (تاریخ تبری پوشینه پنجم برگ ۱۹۵۹).

۱۵ - نابودی همه آثار فرهنگی ایران بدست تازیان (تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، برگهای ۴۹-۵۰).

۱۶ - کشتار بیشمار جنگ جلولا که بیابان تا بیابان از گشته ها و زخمی ها انباشته شده بود، با بیش از صد هزار گشته. چون در این تازش شمار تازیان بیشتر از زنان در بند بود، به نوبت با آنها همخوابه شدند و فرزندان پدرناشناخته بسیاری بر جای نهادند. زمانی که این خبر به گوش عمر خلیفه دوم که همسر دختر علی بود رسید، دستها را بهم کوبید و گفت از دست این بچه های پدرناشناخته به خدا پناه میبرم. (تاریخ تبری ترجمه پاینده پوشینه ۵، برگ ۱۸۳۲؛ اخبار الطوال برگ ۱۴۱؛ الکامل، پوشینه دوم، برگ ۳۴۰؛ فتوح البلدان برگهای ۲۶ و ۲۷).

۱۷ - کشتار وحشیانه چهل هزار ایرانی بدست عبدالله بن عامر در استخر و گرداندن آسیاب خون (فارسنامه بلخی، برگ ۱۱۶؛ فتوح البلدان برگ ۱۴۵؛ تاریخ تبری پوشینه ۵، برگ ۲۰۰۹؛ الکامل، پوشینه دوم، برگ ۱۶۳).

۱۸ - کشتار دوباره مردم استخر در زمان علی بدست عبدالله بن عباس پسر عموی علی (فارسنامه بلخی، برگ ۱۱۷؛ "عبدالله بن عباس به فرمان علی عصیان آنها را در سیل خون فروشت." تاریخ ایران بعد از اسلام دکتر عبدالحسین زرین کوب، برگ ۳۵۰).

۱۹ - سرکوب خونین ایرانیان در ری بدست ابوموسی (فتوح البلدان برگ ۷۸).

۲۰ - سرکوب و کشتار بیش از اندازه عبیدالله بن زیاد فرماندار بدنام علی در فارس و کرمان (تاریخ تبری پوشینه ۶ برگ ۲۶۵۷ و ۲۶۷۴ - پوشینه ۷ برگ ۲۷۲۲؛ کامل، ابن اثیر پوشینه ۱ برگ ۳۲۸ و ۳۳۳؛ البدء و التاریخ پوشینه ۶ برگ ۴؛ آفرینش و تاریخ، پوشینه ششم، برگ ۴).

۲۱ - بستن دو پای ایرانیان به دو شاخه درخت، رها کردن و دوپاره کردن، شیره مالیدن بر بدن آنان و رها کردن در برابر نیش زنبوران عسل و جانوران درنده، گذاردن داغ ننگ بردگی بر دست و حلقه بردگی بر گردن، و اینکه ایرانی سوار باید پیاده میشد و عرب پیاده را سوار میکرد، کوله بارش را تا خانه بر دوش میکشید، آوردن تازیان به ایران و نشانیدن در خانه به خانه ایرانیان و دست درازی تازیان بر زنان و دختران و پسران آنان، نعل کوبیدن بر دستهای مردم خراسان.

چگونگی دست درازی بر برده و بنده و کنیز، بویژه کنیزان باردار شده از سوی علی و نهادن نام دهکده با داغ بر دست کشاورزان ایرانی، تا نتوانند از غلمرو یک تازی ستمگر بگریزند (دفتر پژوهش در زندگی علی نماد شیعه گری، برگهای ۲۲ تا ۴۵).

۲۲ - در باره دلیل نگاهداشتن ایرانیان و فرستادن ریسمانی یک متری که بلندتر از آنها بکشند، خریدن کنیز از سوی علی سرور آزادگان به گواهی پسرش حسن و بریدن گردن چهل هزار کس بدست همین علی (برگهای ۵۹۵-۵۹۷، ۴۵۶ و ۷۲۷ نسک مجموعه زندگانی چهارده معصوم نوشته حسین عمادزاده).

۲۳ - کشتار صد هزار نفره ایرانیان در قادسیه (حبیب الله میرخواند، جلد اول، برگ ۴۸۱).

۲۴ - اخته کردن مردان و فراوانی کنیز و غلام در اسلام، که تجارت بشمار میرفت، دست درازی بر بنده، برده، غلام و کنیز، بهر شکل دلخواه (جرجی زیدان، جلد چهارم، برگ ۷۲؛ تاریخ اجتماعی ایران نوشته

مرتضی راوندی، جلد سوم، چاپ سوم، برگهای ۵۳۳-۵۶۰ تا ۵۶۲؛ عنصرالمعالی، باب (۲۳).

۲۵ - کشتن ایرانیان با شکنجه و آتش زدن که نخست تازیانه میزدند، سپس داغ می نهادند و آتش در تهیگاه و بروی شکمشان برمی افروختند، دندانها را می کشیدند، پدران را وادار به کشتن پسران، و پسران را وادار به کشتن پدران میکردند تا میزان باور آنها را به اسلام بسنجند. آتش زدن زنده زنده دانشمند بزرگ ایرانی زک وید و همسرش و کشتن عبدالکریم بن ابی العوجا و صالح عبدالقدوس (روند نهضت های ملی اسلامی غلامرضا انصافیور، برگهای ۴۵۹-۴۶۸، تاریخ اجتماعی ایران راوندی، جلد سوم، برگ ۲۷۹؛ حلاج اولیه، برگ ۹۹).

۲۶ - حسین بن قاسم را در شهر رقه کشتند و سرش را به بغداد بردند (تاریخ کامل ابن اثیر، جلد ۱۳، برگ ۸۳).

۲۷ - بریدن سر فرزند خردسال سنباد و خوراندن گوشت بدن او به پدر، تنها به گناه پرخاش با همبازی خود که پسر سردار عربی بوده است (دو قرن سکوت دکتر عبدالحسین زرین کوب برگ ۱۵۴؛ روند نهضت های ملی اسلامی، انصافیور، برگ ۲۶۴).

۲۸ - آتش زدن کتابخانه های تیسفون و دیگر کتابخانه های ایران (دو قرن سکوت زرین کوب، برگ ۷۹؛ دفتر کورش بزرگ محمد بن عبدالله نوشته دکتر روشنگر، برگ ۲۹۴ بنقل از صورالاقالیم (هفت کشور) باب دوم بنیاد فرهنگ ایران برگ ۶۲ سال ۷۴۸ هجری که عمر گفت قرآن ما را بس، لشکریان اسلام نسکها و نسکخانه ها را بدست آب و آتش سپردند (مقدمه ابن خلدون، مجموعه ایرانشناسی زیر نظر: احسان یارشاطر برگ ۱۰۰۲- تاریخ اجتماعی ایران راوندی، جلد دوم، برگ ۴۹ و ۵۰؛ حلاج اولیه، برگ ۱۰۳؛ کتاب دستور دینیار یا سلمان فارسی نوشته محمد بطحایی، جلد سوم، برگ ۳۰۳). تازیان نوشتن فارسی را گناه می شمردند و نویسنده را کیفر میدادند و تنها زبان رایج عربی بود (روند نهضت های ملی اسلامی، انصافیور، برگ ۶۳).

کتاب سوزان در مصر که ششماه همه گرمابه ها را گرم نگاهداشت (تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان پوشینه ۳ برگ ۴۳۶؛ تاریخ علوم عقلی و تمدن اسلامی، نوشته ذبیح الله صفا، برگهای ۳۳ و ۳۴ و سدها بنمایه استوار دیگر).

اگر نسکخانه های ایران را نسوزانده اند پس نسکهای بیشمار نبردگران فرهنگی شعوبیه، معتزله، قرمطیان، باطنیه، زندیکها و... چه شده اند؟

۲۹ - محمد بن حسن سهل که به شمیله شهرت داشت نسکی بسود سپید جامگان نوشته بود را به میله درازی کشیدند که از دبرش داخل و از دهانش بیرون آمد، آنگاه با حضور خلیفه معتضد عباسی بر آتش گرداندند تا کباب شد. (مروج الذهب مسعودی، پوشینه دوم، برگ ۶۳۸؛ "... او را چون مرغ بر آتش نهاد و پوستش باد میکرد و میترکید." برگ ۵۹۶؛ تاریخ تبری پوشینه پانزدهم برگ ۶۶۵۲).

دردناکتر خواهد بود اگر داستان غم انگیز بابک خرم دین و دست درازی بر دختر خردسال او و همسرش، کشتن مازیار و دست درازی بر دختر خردسالش، داستان کشتن غم انگیز ابومسلم بازگو گردد.

۳۰ - خلفای اسلام اجازه نمیدادند که مردم ایران نام فارسی بر خود بنهند چون داشتن نام فارسی را دلیل بر این میدانستند که دارنده آن نام متمایل به «ماگوس» و یا به قول اعراب «مجوس» میباشد و پیرو مذهب ایرانیان در دوره ساسانیان است. چون این تهمت برای مسلمانان خطر جانی داشت همه مسلمین فارسی زبان اسامی عربی بر خود می نهادند و میدانستند که اگر نام ایرانی بر خود بنهند مشمول روایت یا حدیث (فمن تشبه قوم و هومنه) یعنی کسی که به قومی شباهت داشته باشد خودش هم از آنهاست میشوند (برداشت از برگ ۵ دفتر امام حسین و ایران نوشته کورت فریشلر ترجمه ذبیح الله منصوری). این فهرست کوتاه تنها به نمونه مشت از خروار است نه همه رویدادهای جگرخراش که از دید این استادان مسلمان وابسته به ایرانیکا: «ایرانیان خودخواسته به پیشواز آن شتافته اند»!

آیا چنین پیشوازی خردپذیر است؟ باورکردنی است؟ پاسخ با استادان ارجمند ایرانیکا است. آنچه که همه ایرانیان باید بدانند و بیاد بسپارند اینست که همواره تاریخ میهن ما را دشمنان تاریخ و فرهنگ ما و یا چنین کسانی نوشته اند که به هیچروی با درستیها برابری ندارد و پس از آزادی میهن باید از سوی ایران پرستان بازنویسی گردد.

با همه این نادرست نویسی و دستکاریها دو بار پیروان علی در ایران کوشیده اند تا در راستای ننگ زدایی از چهره خونین او و فرشته نشان دادن این ویرانگر ایران همه زشتکاریهای ایران ویرانگرانه او را از میان ببرند که نخستین بار آن در زمان پادشاهان شیعه مذهب صفوی و دومی آن در زمان چیرگی دوم تازی زادگان به سرپرستی سیدروح الله خمینی هندی زاده بود که هنوز هم پی گیری می شود. برای نمونه در تاریخ ده هزار ساله ایران نوشته عبدالعظیم رضایی، برگهای ۵۸۷-۵۸۸ و ۵۹۶ تا چاپ پیش از شورش سید خمینی را که در باره بخش علی در تاراج فرش بهارستان آمده بود برداشته اند.

این درستی را که علی رایزن بلندپایه هر سه خلیفه و در همه تبهکاریهای آنان انباز بوده است و در تازش بر تیسفون فرماندهی داشته و بخش پروه خود را از فرش بهارستان برده است، نتوانسته اند در دیگر نسکها از میان ببرند، چه اگر علی همراه نبود برابر آیه ششم از سوره پنجاه و نهم (الحشر) نمیتوانست بخشی از پروه را ببرد که بنمایه های آن چنین است: دفتر علی مرد نامتناهی نوشته حسن صدر، برگهای ۴۴ و ۵۶؛ تاریخ اجتماعی ایران راوندی، پوشینه دوم، برگ ۴۹ و برگ ۵۹۸ تاریخ ده هزار ساله ایران نوشته عبدالعظیم رضایی که در چاپ دوره آخوندها این فراز را برداشته اند.

آیا از دید این استادان دانشمند ایرانیکا کمبودهای نیاکان ما همین معنویات اسلامی بود که خود خواسته به پیشوازش شتافتند تا منش و والایی و سرفرازی خود را با بردگی و بندگی و غلامی و کنیزی دگش کنند. زنان و دختران و مادران و خواهران و دارایی و میهن خویش را دودستی پیشکش تازیان نمایند. تن خود را به سیخ کباب و آتش تنور بسپارند؟ پذیرفتن چنین سخنانی بالاتر از نابجا، خردپذیر است؟

زیان آور نخواهد بود که اگر این برگ های تاریخی با بنمایه استوار را که از سوی ایران پرستی بدست ما رسیده بود تا در گاهنامه بگذاریم که گواه دیگری بر نادرست بودن اندیشه استادان اسلام شناسی ایرانیکا میباشد، بخوانید تا بیشتر و بهتر دریابید که اسلام ناب محمدی جز تیره روزی برای ایرانیان و دیگر مردم شکست خورده ارمنان دیگری نیاورده است زیرا ارمنان بهتری هم نداشته است که بیاورد و هم دریابید که چه کسانی از چنین ارمنانی خونین پشتیبانی و بهره برداری میکنند تا بهتر دریابیم که آیا نسیم آزادی

و آزادمنشی و بوی میهن پرستی و ایران دوستی از کنار بینی پر باد این دشمن پرستان گذشته است یا نه؟

مستند از تاریخ

بزرگترین مورخ جهان عرب، یعنی ابن خلدون است، همچنان که در دوران حاضر نیز ارزیابیهای مشابه و حتی مفصل تری را در آثار مورخان سرشناس جهان معاصر عرب چون جرجی زیدان و احمد امین میتوان یافت در کتاب معروف (تاریخ التمدن الاسلامی) که تاکنون بیش از سی بار در دنیای عرب به چاپ رسیده و ترجمه فارسی آن توسط علی جواهر کلام (در پنج مجلد و نزدیک به ۱۱۰۰ صفحه) در سال ۱۳۳۵ بهترین کتاب سال در ایران شناخته شده و به نوبه خود چندین بار تجدید چاپ شده است، ده صفحه تمام از جلد سوم کتاب توسط جرجی زیدان به انهدام کتابخانه اسکندریه مصر و کتابخانه های متعدد ایران به دست عمرو عاص و سعد وقاص فاتحان مصر و ایران اختصاص یافته است، که در آن با بحث مربوط به ایران با نقل قول از ابن خلدون (که آنهمه آثار دانش ایرانیان که خلیفه عمر به هنگام فتح ایران به نابودی آنها دستور داده بود چه شد؟) آغاز میشود و با این نقل قول از حاج خلیفه در «کشف الظنون» ادامه می یابد که «... چون مسلمانان ممالک ایران را گشودند و بر کتابهای ایرانیان دست یافتند سعد وقاص نامه به عمر نوشت و در باره این کتابها از او کسب تکلیف کرد و عمر رضی الله عنه در پاسخ وی نوشت که همه آن ها را در آب بریز یا بسوزان، چه اگر در آنها رستگاری است خداوند ما را در قرآن به رستگاری بیشتر راهنمایی فرموده است، و اگر در آنها گمراهی است، خداوند ما را با کتاب خود از گمراهی رهایی داده است، و چنین بود که سعد وقاص، این کتابها را در آب انداخت یا بسوزانید و بدین طریق علوم ایرانیان از میان برد».

کشف الظنون که خود نظیر تاریخ ابن خلدون در جهان عرب مهمترین تاریخ عصر امپراتوری عثمانی به شمار میرود، بدین گزارش خود اضافه میکند که در جاهای دیگر نیز مسلمانان در هر جایی که گشودند کتابهای آنجا را سوزاندند و این گفته ای است که ابوریحان بیرونی نیز در آثار الباقیه در مورد کتابها و کتابخانه های خوارزم بر آن تأکید نهاده است. جرجی زیدان در بررسی جامع شخصی خویش در این باره می نویسد: «خود من تا چند سال پیش که کتاب تاریخ مصر الحدیث (تاریخ نوین مصر) را نوشتم با نظرهایی که چنین آتش سوزی را بعید میدانند موافق بودم، ولی در سالهای اخیر بر اثر مطالعات بیشتر و دسترسی به منابع زیادتر، نظر طرفداران این انهدام را بر اساس شش دلیل متقن مرجح دانستم». و سپس این دلایل را یکایک و بطور مستند شرح میدهد که برای آگاهی بیشتر بر آنها میتوان به خود کتاب (تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، برگ ۴۳۴ تا ۴۴۴ مراجعه کرد). نتیجه گیری نهایی مولف از این ارزیابی این است که چون اعراب در دوران جهانگشایی با تعصب صدر اسلامی خود معتقد بودند که مسلمانان نباید جز قرآن که ناسخ همه کتابهای دیگر است کتابی بخوانند، تصمیم آنان بر این شد که همه کتابهایی را که در کتابخانه های سرزمین های متصرفی خود بیابند از میان ببرند، همانطور که بعدها در صدد خراب کردن ایوان کسری و اهرام مصر نیز برآمدند، ولی بعد از آن که با تماس با تمدنهای بزرگ ایران و بیزانس خودشان نیز به تمدن گراییدند، کوشیدند تا گذشته خجالت انگیز کتاب سوزانی خود را انکار کنند یا لااقل آن را به فراموشی سپارند (همانجا، برگ ۴۳۶). ارزیابی مشابهی را در ضحی الاسلام احمد امین، مورخ نامی دیگر جهان عرب می توان یافت.

ماجرای اسکندر ملتی متمدن بود که به حق یا به ناحق ملت متمدن دیگری را شکست داده بود، و این برای شکست خوردگان بسیار قابل هضم تر از شکست آنان در برابر بیابان نشینانی بی ریشه و بی فرهنگ بود

که حتی چهار قرن بعد از آن نیز همچنان برای ملت ما «مارخوار اهریمن چهرگانی» شناخته میشدند که از شیر شتر خوردن و سوسمار کارشان به تصاحب تاج کیانی کشیده بود.

واکنش های ایرانیان در این دو مورد درست یادآور واکنش های تاریخی یونانیان در شرایطی مشابه بود، که آنان نیز شکست خود را در برابر لژیون های امپراتوری متمدن رم آسان پذیرفتند ولی شکست بعدی خود را در برابر ترکان بیابانگرد و نیمه وحشی عثمانی هرگز بر مهاجمان نبخشیدند، و اگر کینه ای از رومیان در دل نگرفته بودند این کینه را از ترکان مهاجم آن چنان جدی در دل گرفتند که علیرغم گذشت پنج قرن بر آن هنوز هم این عقده فرونشسته، نه تنها بر روابط دوجانبه یونان و ترکیه، بلکه بر مجموع سیاست داخلی و خارجی اتحادیه کشورهای اروپایی سنگینی می کند.

ریشه این غرور زخم خورده و تسکین نیافته را بیش از هر چیز در این واقعیت میتوان یافت که این نیزه گزاران بادیه (اصطلاح معروف ملك الشعرا بهار) از همان آغاز دین تازه ای را که خود را مامور ابلاغ آن معرفی میکردند و آن را بخصوص دین مساوات و برادری می شمردند با حد اعلاي سلطه جویی و نژادپرستی درآمیختند و پذیرش دین فاتحان را ملازم با پذیرش استیلاي غارتگرانه و همه جانبه خود این فاتحان نیز دانستند، و شکست خوردگان نشان عملی این برادری و برابری اسلامی را از همان فردای نخستین پیروزی عرب، در صف های طولانی زنان و مردانی یافتند که هزار هزار به صورت اسیر به بازارهای برده فروشان مدینه و مکه فرستاده شدند تا در آنجا به عنوان غلام و کنیز به شترسواری که با غارت پدران کشته شده خود آن ها صاحب دینار و درم شده بودند فروخته شوند.

عرب ها هر جا را که می گشودند زمین و باغ و درخت و رودخانه و مزرعه و چهارپایان آن را در بست مال خود میدانستند، چنانکه عمرو عاص والی مصر به فرماندار خربتا گفت: شما و همه مردانتان انباردار ما هستید، زیرا هر جا که ما میگشاییم انبار ما و مردم آن بندگان مايند (برگ ۶۸۴) وسعت املاك خاندان آل حنظله در شهر استخر چنان بود که سالانه ده هزار هزار (۱۰ میلیون درهم) و دو پسر عمو به نامهای مرداس بن عمر و محمد بن واصل هر کدام سالانه سه میلیون درهم مالیات می دادند (برگ ۳۷۹).

به نوشته پر لامنس در کتاب «بررسیهایی در قرن امویان» معاویه در مزارع خود از بهره کشی رایگان ۴۰۰۰ کشاورز که از ایران به بردگی آورده بود سالانه صد و پنجاه هزار بار شتر خرما و صد هزار گونی گندم و جو به دست می آورد، و هم او می نویسد: «بزرگان خاندان هاشمی و صحابه پیامبر و مهاجران و انصار و خاندان بنی امیه و بخشی از روسای پیشین قبایل نه تنها اراضی فراوانی را در سرزمین های تسخیر شده به تصاحب درآوردند، بلکه از رمة های اسبان و گله های دواب و هزاران برده نیز که به غنیمت گرفته بودند در امر زراعت و دامداری اراضی خود بهره کشی کردند (برگ ۳۴). مدارك بسیار بیشتری را در باره درآمدهای افسانه ای بزرگان عرب از محل املاك و اراضی غارت شده آنان، در تاریخ یعقوبی، تجارب السلف، والفصل في الملل والاهواء والنحل می توان یافت.

در برابر سیل هجوم تازیان شهرهای بسیار ویران گشت و خاندان های زیاد بر باد رفت و اموال توانگران را تاراج کردند و غنایم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند و همه این کارها را در سایه شمشیر و تازیانه انجام دادند. حد و رجم و قتل و حریق تنها جوابی بود که عرب، خاصه در عهد امویان، به هرگونه اعتراضی می داد...

تاریخ تمدن اسلام

موالی به صورت بردگان از جانب بزرگان به یکدیگر بخشیده می شدند و دست به دست می گشتند. «برخی از موالی که به اسارت مسلمانان درمی آمدند، شاهزاده و بزرگ زاده بودند، و چون وسیله فدیة دادن آنها فراهم نمی شد به صورت مولی درمی آمدند. ابوعلی بن ندیبه از راویان مشهور و ابوزهیر جد مطلب بن زیاد از شاهزادگان ایرانی بودند که در جنگ مداین اسیر شدند و سعد وقاص آن ها را به یکی از صحابه پیامبر، سمره بن حیاده بخشید. ابوموسی اشعری ۶۰ برده از فرزندان ملاکین بزرگ ایرانی از اسیران فیروز در فارس را برگزیده و میان عرب ها تقسیم کرد» (تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، برگ ۶۸۷). در جای دیگر همین کتاب آمده است که «عرب ها از اقتدا به یک مولی در نماز اکراه داشتند، زیرا عقیده داشتند که سه چیز نماز را باطل می کند، سگ و الاغ و مولی» (همان کتاب برگ ۶۹۸).

«تازیان از واگذاری مشاغل کشوری و مذهبی به موالی خودداری می کردند و حتی به فرزند عربی که مادر ایرانی داشت شغلی نمی دادند. تشییع جنازه موالی را ننگ می شمردند. با آن ها در یک صف راه نمی رفتند و هرگاه در کوی و برزنی عربی که باری همراه داشت با یک مولی روبرو میشد مولی مجبور بود بار آن عرب را بی اجز و مزدی تا خانه او ببرد... کار جنون برتری نژادی اعراب به جایی رسید که یکی از موالی دختری از عرب به زنی گرفت. چون والی مدینه باخبر شد دستور داد تا آن زن را به زور طلاق دهند و آن مرد را تازیانه زنند و موی سر و رویش را بتراشند، و شاعر رسمی حکومت بدین مناسبت در شعری گفت: «مرحبا که شرافت عرب را پاس داشتی و به مولایان فهماندی که برای زناشویی به سراغ دختران کسری روند نه آزادگان عرب» (ضحی الاسلام احمد امین، جلد ۱، ص ۱۸-۲۱؛ تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان، برگ ۶۹۹ و ۷۳۰، الاغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۴، ص ۱۵۰).

در سراسر دورانی که ایران در اداره مستقیم خلفای راشدین یا خلفای اموی و عباسی اداره می شد، نه هیچ توسعه ای در اراضی کشاورزی آن صورت گرفت، نه هیچ پلی بر روی رودخانه ای و هیچ سدی بر روی نهری ساخته شد، نه هیچ کشتزار غله ای یا بوستان میوه ای پا به وجود نهاد، بدین علت ساده که عرب اصولاً اشتغال به کشاورزی را در شان خود نمیدانست. ارزیابی بسیار گویایی از این واقعیت را بیشتر و بیشتر از اظهار نظر صاحب نظر ما، در نوشته بی مجامله ابن خلدون می توان یافت که جهان دانش عصر ما، از زبان آرنولد توین بی، او را بنیانگذار فلسفه تحلیلی تاریخ شناخته است. ترجمه بخشهای کوتاهی از این ارزیابی ابن خلدون چنین است: «طبیعت فطری عرب اصولاً متمایل به ویرانگری است و نه به سازندگی. من باب مثال، وقتی که عرب برای خانه یا مطبخ خود احتیاج به سنگ دارد خانه کس دیگر را خراب می کند، و وقتی که برای افزایش خیمه خویش نیازمند چوب است سقف دیگران را فرو میریزد. واقعیت دیگر گرایش طبیعی عرب به غارت دیگران است، زیرا وی روزی خود را بیش از هر چیز در سایه شمشیر و نیزه میجوید و کافی است که نگاهی به ضیاء و عقاری بیفتد تا بی مجامله در صدد تصرف آن برآید، و بدین ترتیب است که تمدنها منقرض می شود. در این مورد ایرانیان نمونه گویایی هستند. پیش از حمله عرب، اینان سرزمین های پهناوری را در اختیار داشتند با جمعیتی بسیار، ولی وقتی که عرب با نیروی شمشیر بر آن ها مستولی شد چنان دستخوش تاراج شدند که گویی هرگز وجود نداشتند... واقعیت سومین این است که عرب ها هیچگونه احترام واقعی به قوانین و احکام ندارند و سعی آن ها در موقع فرمانروایی عمدتاً مصروف بر آن می شود که هر آن چه را که بتوانند به صورت خراج یا غنیمت از مردم بیرون بکشند. آن چه برایشان واقعاً اهمیت دارد کسب درآمد است نه جلوگیری از فساد یا ممانعت آن، زیرا که به عکس، همین فساد است که کار آنان را در سودجویی آسان تر می کند» (ابن خلدون، مقدمه، ص ۲۸۵-۲۸۷).

بر این باورم که برگ های بالا گویاترین پاسخ به گفته های استادان اسلام شناسی چون دکتر معزی و دکتر دب باشی از همکاران ایرانیکا باشد تا به تاریخ روی آورند و دریابند که اگر زور شمشیر و کشتار ددمنشانه تازشگران تازی نبود چگونه ایرانیان آنهم شاهزادگان نام تازی بر خود و فرزندانیشان می نهادند و شاهزادگی خود را با بردگی تازیان دگش می کردند؟

تنها ناهمسویی (=فرق) ما ایرانیان شکست خورده از تازیان (وحشی) با یونانیان شکست خورده از عثمانیهای نیمه (وحشی) اینست که یونانی ها تا به امروز نتوانسته اند آن سرشکستگی را از یاد ببرند و خود را گناهکار می دانند و سرزنش می کنند ولی ما نه تنها همه آن خفت و خواری و سرشکستگی نیاکان مان را از یاد برده ایم که گردن فرازانه برای تازشگران و بازماندگان شان به نازشست بر دست درازی به همسران و خواهران و مادران و دختران و پسران نیاکان ما و نابودی تاریخ و فرهنگ ایرانی. آرامگاه های شکوهمند تلایی میسازیم و در برابر روان ستمگران اهریمن خوی سر فرود می آوریم و در کنار لاشه های گندیده آنان به امید دستیابی به شادیکده الله (بهشت) به خاک سپرده می شویم. چگونه می توان خود را ایرانی دانست و تن به چنین خفت و سرشکستگی داد؟

ره آورد این همه کشتارگری و تاراج و تباهی از یاد نرفتنی برای ایرانیان آزاده و مردم دیگر به جز يك قرآن به نام کلام الله آسمانی و دین اسلام و پس از آن مذهب شیعه گری چه چیز دیگری بود؟

قرآن چیست؟

مشتی افسانه های بازگو در بازگو شده چندین باره پیشینه پیامبران بنی اسرائیل است که مجد با برداشت از تورات به آن تن پوش اسلامی پوشانیده و با دستکاری و پس و پیش کردن فرازاها (=جملات) بنام وحی بخورد پیروان کور و کر مسلمان آن روز خود داده و کوشیده است تا همه نیاکان یهودی خود را از ابراهیم و پس از آنرا مسلمان بشناسند که اگر مسلمانی بدرستی شناخته شود جز ننگ چیز دیگری نیست.

سوره های این قرآن یا به گفته تازیان کلام الله به اندازه ای درهم و برهم و پس و پیش و سبک و بی مغز است که نه تنها نشان نمیدهد در چه زمانی و در کجا گفته و نوشته شده، نشان میدهد که از مغزی رسا سرچشمه گرفته نشده است، برخی آگاهان از گذشته تاریخی، در همان زمان نیز آنرا افسانه پیشینیان (سحر و جادو) دانسته و مجد را دیوانه خوانده اند.

بخش بزرگی از قرآن پرستش الله خدای بلد مکه است و سرپیچی نکردن از فرمان او، دادن خمس و زکوت، گرفتن روزه و خواندن نماز، حج و چگونگی دوزخ و بهشت است.

بخش دیگری غانون کیفری اسلامی (قصاص). کیفر زنا با زن همسر دارویی همسر است و چگونگی ازدواج و طلاق. و زمان عده زنان همسر مرده یا طلاق گرفته. سرپرستی بچه و ماندگ (=ارثیه).

بخشی بزرگ جنگ ها. گردنه بندیها. کشتارها. تاراجها. بریدن دست و پا. گرفتن پروه (=غنیمت). برده، بنده، غلام، کنیز و... از کسانی که از دید مسلمانان نامسلمان باشند.

بخشی دیگر بالا بردن نیروی محمد همسان با نیروی الله و سر فرود آوردن بی چون و چرا در برابر فرمان او و اینکه وی آزاد است بر همه زنان دست درازی کند که از فراز آن «محارم» نیز هستند.

انبار کردن خواربار و دارایی از سوی الله. دادن و ندادن به مردم و گمراه کردن و راهنمایی و نفرین و دشنام با نام و نشان بر تازیان و یهود و سرپرستی امور پایین تنه محمد و انجام سد در سد خواسته های سیری ناپذیر محمد، که به دور از جایگاه والای خدای راستینی است که همگان باور دارند، و پایین آوردن او به اندازه یک فرمانبردار چشم و گوش بسته محمد است.

برابر درون مایه قرآن و نسکهای دینی فرمانبرداری الله ساخته و پرداخته محمد در زمینه سازی خواست های نابجای او چنان چشمگیر است که اگر گفته شود «بنده آل محمد الله» سخنی به گزاف گفته نشده است، زیرا آنچه و هرچه محمد اراده کرده، الله همان کار را انجام داده است (در این باره برابر بن مایه های آمده در کلام الله و داده های تاریخ اسلام و شیعه گری و روایت و احادیث بیشمار نسکی در دست نوشتن است که نشان میدهد الله فرمانبردار و بنده بی چون و چرای آل محمد است).

سرانجام همانگونه که الله (خدای شناخته شده در اندیشه محمد) خود را تنها خدای بلد مکه میداند، می گوید قرآن نیز تنها برای مردم مکه و ام القری و اطراف آن آمده است، نه برای مردم فارسی زبان که معنی آنرا در نمی یابند.

سوره شعرا (۲۶) آیه های ۱۹۸ و ۱۹۹ و سوره شوری (۴۲) آیه ۷ و سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۴ و سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴ و سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶ و سوره انعام (۶) آیه ۹۲.

با این بن مایه روشن که نه الله خدای ایرانیانست و نه قرآنش برای فارسی زبانان که خواندید و دریافتید چگونه به گردن ایرانیان نهاده شده است.

آیا این رهاورد ننگ آلود به گردن نهاده شده، به جز از دست دادن آزادی و سروری و پذیرش بی چون و چرای خفت و خواری، سرشکستگی و غلامی و بردگی و کنیزی در برابر مشتی بیابانگرد تازی نژادپرست، ارمغان دیگری به همراه آورده است که نیاکان ما به پیشواز آن رفته باشند؟

بخش های دیگر قرآن و آیین شیعه گری آمده در پی گواه این درستی انکارناپذیر است که چنین آیینی نه در زمان آوردنش خردپذیر بوده است و نه امروز هم در خرد می گنجد و نه در فردای ایران جایی دارد.

این شما و این هم نمونه های بارز تمدن و فرهنگ اسلامی

اسلام به معنی تسلیم و رضای به حکم الله است. سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۶. الله که برابر سوره اسرا (۱۷) آیه ۱۱۰ از سوی محمد بدرون قرآن راه یافته است پیش از آن بتی شناخته شده در خانه کعبه بود که محمد پسوند (رحیم و رحمان) را بر آن افزود ولی با واکنش یهودیان روبرو گردید که می گفتند رحمانا از آن ماست.

زمانی هم که محمد می خواست در حدیبیه، با دیگر تیره های تازی پیمانی برپا دارد و آن را با بسم الله و

رسول الله آغاز کرد، تازیان از پیمان سر باز زدند و نپذیرفتند که محمد ناگزیر گردید «بسم الله و رسول الله» را بردارد. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶.

یکی از دستورات الله به محمد که شاید از نخستین دستورهایش باشد چنین است: «ای رسول من بگو» من مامورم که منحصرأ خدای این بلد، مکه معظمه را که بیت الله الحرامش قرار داده پرستش کنم، که آن خدا مالک هر چیز عالم است و باز مامورم که از تسلیم شدگان فرمان او باشم. سوره نمل (۲۷) آیه ۹۲/۹۱ و سوره قریش (۱۰۶) آیه ۳.

مهر ورزیده به ژرفی بنگرید، الله به محمد می گوید، من منحصرأ خدای بلد مکه هستم نه جهان، ولی محمد می گوید که آن خدا، یعنی خدای بلد مکه، مالک هر چیز عالم است، و نمی گوید که خدای جهان، خدای بلد مکه هم هست و مالک هر چیز عالم است؟

سرکشی و گردنکشی و خودکامگی الله و رسول الله او در برابر آفریدگار راستین جهان هستی از همینجا آغاز می گردد، که خدای بلد مکه خود را خدای جهان میدانند. الله بلد مکه می گوید، جز اسلام هیچ دینی پذیرفته نیست و اسلام بر همه ادیان پیروز است. سوره عمران (۳) آیه ۸۵، سوره توبه (۹) آیه ۳۳، سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶.

حال ببینیم دینی که هیچ دین دیگری جز آن پذیرفته نیست و بر همه ادیان هم پیروز است، چه درون مایه و رهاوردی دارد؟

خدای بلد مکه به گونه فرمانداری یکه تاز و سنگدل و ستمگر که نسیمی از آزادی بر او نورزیده است، بر تختی زرین نشسته، در آسمان ها در پرواز است، تخت فرمانداری او را هشت ملک مقرب بر دوش می کشند و در همان حال باربری نیز به ستایشگری از او سرگرمند و سیاسگزار از این باربری هم هستند. سوره مومن (۴۰) آیه ۸ و سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۷.

خدای بلد مکه به گونه برخی از آفریدگان، دلباخته زنان زیبای همسردار نیز می شود. به گواهی سوره عمران (۳) آیه های ۳۷ تا ۴۷ و سوره مریم (۱۹) آیه های ۱۶ تا ۳۵ و سوره انبیاء (۲۱) آیه ۹۱ و سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲، اعتراف می کند که من به مریم همسر یوسف نجار پسر داود «احسنت فرج» ها را دادم و رحم او را پاک و پاکیزه نگاه داشتم و در پرستشگاهی به دور از چشم دیگران روح پاکم را به درون آن دمیدم و باردارش کردم و فرزندی به نام عیسی به او ارزانی داشتم.

ولی همین الله، با این اعتراف روشن بر زنای با زنی همسردار و از دید اسلام زنای «محصنه» درخور سنگسار، برابر سوره مریم (۱۹) آیه ۳۴ و سوره طه (۲۱) آیه ۹۲، عیسی را به فرزندی خود نمی پذیرد و آنهمه دردمر برای مریم فراهم می کند؟ در این باره، انجیل شریف، ترجمه جدید فارسی چنین می گوید: «۱۸ تولد عیسی مسیح چنین بود: مریم مادر او که به عقد یوسف درآمده بود قبل از آنکه به خانه شوهر برود، به وسیله روح القدس آبستن شد ۱۹ یوسف که مرد نیکوکاری بود و نمیخواست مریم را در پیش مردم رسوا کند، تصمیم گرفت مخفیانه از او جدا شود ۲۰ یوسف هنوز در این فکر بود که فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شد و گفت «ای یوسف پسر داود» از بردن مریم به خانه خود نترس زیرا آنچه در رحم او است از روح القدس است ۲۱ او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی

خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از گناهانشان رهایی خواهد داد ۲۲ ... با اعتراف الله در کلام الله و با این گواهی انجیل، جای کوچکترین دودلی نیست که خدای بلد مکه دست به زنای «محصنه» آزیده و برابر آیین خودش باید سنگسار گردد؟

خدای سرکش بلد مکه می گوید: همه آفریدگان از فرشتگان و پرندگان و چرندگان، درندگان و درختان، گیاهان و سنگ و کوه، رعد و برق، دیو و جن، همه و همه باید تنها از من بترسند و با تضرع و زاری و تذلل و جبر و التزام شبانه روز نیایشگر من باشید. برای نمونه: سوره عمران (۳) آیه ۱۷۵ و سوره نحل (۱۶) آیه ۲ و ۴۹ تا ۵۲، سوره اعراف (۷) آیه های ۲۰۵ و ۲۰۶، سوره رعد (۱۳) آیه های ۱۳ و ۱۵ و ۱۶، سوره نحل (۱۶) آیه های ۴۹ تا ۵۲، سوره نور (۲۴) آیه ۴۱، سوره روم (۳۰) آیه ۲۶، سوره حجر (۱۵) آیه ۲.

خدای بلد مکه خدایی است خون آشام، که دستور داده است تا همه جان دارانی را که از دید او گوشتشان خوردنی است، باید با یاد نام او، سر بریده شوند و خونشان را بریزند. اگر بی یاد نام او سر ببرند، آن گوشت ناروا (=حرام) است، نباید بخورند. به نمونه سوره مایده (۵) آیه ۳، سوره انعام (۶) آیه ۱۳۸ و ۱۴۵، سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۵ و ۱۱۸.

خدای بلد مکه سالی یکبار در کنار خانه خود، کعبه در مکه جشن کشتن جان داران و خون ریزی برپا می دارد که نیایشگران بر او و بوسندگان نماد خدایی او (حجر الاسود) باید خون میلیون ها بز و گوسفند و گاو و شتر را بر زمین بریزند تا او از آن خونریزیهای بیشمار شادمان گردد. نمونه سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶، سوره مایده (۵) آیه ۲، سوره حج (۲۲) آیه ۳۶ و ۶۷.

خدای بلد مکه هیچکس و هیچ چیزی را آزاد نیافریده است. همه آفریدگان از جنبنده و رونده، پرنده و چرنده، کوه و سنگ و گل، درخت و گل و گیاه، همه و همه بنده او هستند و باید تنها او را نیایش کنند و پیوسته به یاد او باشند که در این باره چنین میگوید: «و دایم شب و روز نام خدا یاد کن و بکلی از غیر او علاقه ببر و به او بپرداز...» سوره مزمل (۷۳) آیه ۸. همین بندگان نیز چه زن و چه مرد، به دو دسته آزاد و برده، بنده و غلام و کنیز بخش بندی شده اند، برخی از بندگان را به مال و جاه بر دیگران برتری داده تا با آن برتری بتوانند بندگان و غلامان و کنیزانی در خدمت خود داشته باشند.

با اینکه زنان را نیمی از مردان به شمار آورده است، همان نیمه را نیز به دو دسته آزاد و کنیز بخش کرده. همسری با کنیزان را جز برای از میان بردن «عزوبت» روا ندانسته است. همسری با کنیزکان مومن را برتر از زنان آزاد سرکش میدانند که آیه های زیر گویای این درستی انکارناپذیر کلام الله به گفته ای آسمانی است. بنده مومن بهتر از آزاد مشرک است، هر چند از مال و جمالش به شگفت آید. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۱.

آیا این آیه روشن در باره ستایش از جمال بنده، پروانه به درون رختخواب کشیدن او از سوی مالک نیست؟

هیچ مومنی را نرسد که مومنی را به قتل رساند مگر آنکه به اشتباه و خطا مرتکب آن شود، در صورتیکه به خطا مومنی را مقتول ساخت، باید به کفاره این خطا بنده مومنی آزاد کند و خون بهای آنرا به صاحب

خون تسلیم نماید، مگر آنکه دیه را ورثه به قاتل به بخشند و اگر این مقتول، با آنکه مومن است، از قومی است که با شما دشمن و محاربنند، در این صورت قاتل دیه ندهد، لیکن بر او است که بنده مومنی را آزاد کند و اگر مقتول از قومی است که میان شما و آن قوم عهد و پیمان برقرار بوده، پس خون بها را به صاحب خون پرداخته و بنده مومنی به کفاره نیز آزاد کنید و اگر بنده نیابید بایستی دو ماه متوالی روزه دارید، این توبه ایست که از طرف الله پذیرفته است. سوره نساء (۴) آیه ۹۲.

و خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده، آنکه زرقش افزون شده به زیردستان و غلامان زیاد را نمی دهد تا با او مساوی شود... سوره نحل (۱۶) آیه ۷۱.

خدا مثلی زنده (بشنوید) آیا بنده مملوکی که قادر بر هیچ (حتی بر نفس خود) نیست با مردی آزاد که ما به او رزق نیکو و مال حلال بسیار عطا کردیم که پنهان و آشکارا هر چه خواهد انفاق می کند، این دو یکسانند، هرگز یکسان نیستند... سوره نحل (۱۶) آیه ۷۵.

و خدا مثلی زده بشنوید دو نفر مرد یکی بنده ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و کل بر مولای خود و از هیچ راه خیری نرساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدالت فرمان دهد و خود هم براه مستقیم باشد، آیا این دو نفر یکسان هستند، هرگز نیستند... سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶.

آیا کسی هست از این خدای بلد مکه پرسد: اگر براستی خودت آفریننده همه کس و همه چیز هستی و سخت درست است، چرا یکی را آن چنان بنده و بدبخت و نیازمند آفریده ای و دیگری را آزاد و سرمایه دار؟

ای رسول ما بنگر ما چگونه در دنیا بعضی مردم را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیدیم تا بدانی که مراتب آخرت نیز بسیار بیش از درجات دنیاست و برتری خلایق بر یکدیگر به مراتب افزون از حد تصور مردم است. سوره اسری (۱۷) آیه ۱۸۴. این آیه پیش درآمد دادگری الله بلد مکه در جهان دیگر است تا هر چه دلش می خواهد به کار بندد؟

بلکه هیچ موجودی در آسمان ها و زمین نیست جز اینکه خدا را بنده و فرمانبردار است. سوره طه (۲۰) آیه ۹۳.

از یاد نبریم که در روایت های عربی و در قرآن نامی از خدا نیست و همه جا از الله نام برده شده که مترجم بجای الله نام خدا را آورده است.

استادان ارجمند ایرانیکا پاسخ دهند که آیا نیاکان ما برای پذیرش چنین اندیشه های اهریمنی از منش والای پندار و گفتار و کردار نیک خود و فرمان آزادی کورش بزرگ چشم پوشیدند و به پیشواز بردگی، بندگی، غلامی، کنیزی، رهاورد اسلام ناب محمدی روی آوردند؟

با اینکه این نوشته به پایان نرسیده است، چون همین اندازه هم میتواند پاسخگویی گفتار نادرست استادان مسلمان وابسته به ایرانیکا باشد، برای آگاهی شما فرستاده شد.

پاسداران فرهنگ ایران از آن گروه از دست اندرکاران ایرانی که به ایران و تاریخ و فرهنگ پرشکوهش دلبستگی دارند، خواستار است که بدور از دیدگاه استادان اسلامی وابسته به جمهوری خون آشام اسلامی ویرانگر ایران، با بهره گیری از داده های استوار تاریخی و باستانی، بن مایه ارزشمند و راستینی از خود بر جای نهند که در آینده ستایش آمیز باشد، نه در خور سرزنش.

که مبادا نام شما هم در کنار نامه های دشمنان تاریخ و فرهنگ ایران نوشته شود. در پایان چون دکتر دباشی گفته اند که در دوران ۴۵۰ ساله ساسانیان نسکی برابر بعد از آن زمان نوشته نشده است، با اینکه پاسخ بایسته داده شده است برگهایی از کارنامک شاپور اورمزد شاپور دوم ساسانی (ذوالاکتاف) نوشته خودش را می آورم که در حال نوشتن نسک در نسکخانه جنبدی شاپور دیده از جهان فرو بسته است.

(۳۶) این یادداشت را من، شاپور، شاهنشاه ایران و کوشان و انیران، بر کارنامک پدرم، شاپور اورمزد، می افزایم.

پدرم در نیروز بیست و ششم مرداد هفتادمین سال شاهنشاهی اش [۳۷۹ میلادی]، به هنگام نوشتن کارنامک خود، ناگهان به آرامی درگذشت.

او را در حالی که هنوز قلم در دست داشت و سرش بر صفحه کاغذ افتاده بود مرده یافتند، نقش لبخندی بر لبانش دیده میشد، او به آخرین آرزوی رسیدن بود.

سراسر ایرانشهر ماتمزده شد. آیین پرسه اش با تشریفات بیمانند برگزار شد، و او را در دخمه مردگان خاندان شاهی، در خاور تیسفون نهادیم، و تا چهل روز سوگواری کردیم. فرستادگانی از سوی شاه بزرگ هند، خاقان چین، بزرگان کوشان، شاهان و مرزبانان ایرانشهر و ارمنستان و گرجستان، امپراتوران خاور و باختر روم، شیخ بزرگ حیره، پادشاه سینهالی سیلان و دیگر دبیران و بزرگان به نزد عمویم شاهنشاه اردشیر و نزد من آمدند، و درگذشت بزرگترین فرمانروای تاریخ را تسلیم گفتند.

عمویم این کارنامک را نزد خود نگاه داشته بود. او را که در جوانی اردشیر جمیل می نامیدند، اینک شاه نیک کردار نام نهاده اند (برگ ۳۹۰)، اما او پادشاهی سختگیر بود.

اردشیر در چهارمین سال شاهنشاهی اش، با یاری من و مریدان و بزرگان ایران پیمانی را که با پدرم بسته بود به یاد آورد و شاهنشاهی را به من واگذار کرد و خود بزودی درگذشت.

کارنامک پدرم، پس از برکناری و مرگ عمویم، در اختیار من قرار گرفت. آنرا خواندم و برایم بسیار جالب و آموزنده بود. به خواسته پدرم، این کارنامک را در هفت لفاف و صندوق میگذارم و بر آن مینویسم و مهر می زنم که تا هزار سال ناگشوده بماند و آنرا در زیرزمین کتابخانه تیسفون در کنجی ایمن مینهم تا کی گشوده شود و سرنوشتش چه باشد.

مهر و امضای شاپور ساسانی - تیسفون ۸۰۴ سلوکی

[شاپور سوم، شاهنشاه ساسانی - ۳۸۴ میلادی]

یادداشت نگارنده این کتاب (فریدون مجلسی)

سرنوشت این صندوق آن بود که پس از شانزده قرن به دست باستان شناسان و با کمک یادداشتهای تاریخی بر جای مانده در ایران و ارمنستان و روم و سنگ نبشته ها، سکه ها و دیگر اسناد و مدارک موجود را گشوده و ترجمه و بدینصورت بازنگاری شود.

اما در آن کنج، در میان خاکسترهای کتابخانه تیسفون دو صندوق نهفته بود. بر هر دو صندوق نیز نوشته

بودند که تا هزار سال ناگشوده بماند. آنچه خواندید بازنویس محتوای صندوق یکم بود (یادآوری دو برگ از محتوای صندوق یکم)، اما بر هر دو صندوق مهر خسرو انوشه روان [انوشیروان] ساسانی دیده میشود. چرا دو صندوق؟ چرا مهر انوشیروان؟ این حکایتی دیگر است. تهران دی ماه ۱۳۶۹ خورشیدی - ف.م.

با خواندن دو برگ از کارنامه پادشاه ساسانی درمی یابیم نه تنها دانشمندان که پادشاهان ساسانی هم به واریون گفته دکتر دباشی نسک می نوشتند و همچنین درمی یابیم که باز به واریون گفته ایشان نسکخانه جنبدی شاپور به آتش کشیده شده است.

نمیدانم چرا کسانیکه میدانند خواهند مرد و میدانند که باید نام نیکی از خود برجای نهند شوربختانه زمان مناسب بدست آمده برای نام نیک را از دست میدهند و آگاهانه نام شان را به زشتی می آلاینند؟

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران. پاریس. آله دال فک

۲۴ شهریورماه ۲۷۱۰

۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲

ارجمند و گرانمایه استاد یارشاطر

با درود دگر باره و آرزوی تندرستی و بهزیوی یادآور میشود که چندی پیش نامه ای در باره گفته های ناپذیرفتنی دکتر معزی و دکتر دباشی استادان مسلمان وابسته به ایرانیکا در رادیو «ار. اف. ای» فرانسه برای شما فرستاده شد که مهرورزانه رسید نامه را فرستادید. سپاسگزاریم.

چون چندی است که از فرستادن نامه میگذرد و پاسخی دریافت نگردیده، خواهشمند است با مهرورزی دیگری آگاهان فرمایید که آیا گفته های ناروای استادان نام برده بگونه ای که در رادیو پخش گردیده و چکیده ای از آن در نامه به آگاهی رسیده است از دید شما پذیرنده و بدون بخش اسلام شناسی ایرانیکا راه یافته و یا خواهد یافت؟

سپاسگزارتر خواهیم بود که اگر پاسخ روشن نامه را هر چه زودتر برای سازمان بفرستید.
با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران. پاریس. آله دال فک

۱۶ آبان ماه ۲۷۱۰

هفتم نوامبر ۲۰۰۲

ارجمند و گرانمایه استاد یارشاطر

با درود فراوان و آرزوی تندرستی پیرو نامه ۲۴ شهریورماه ۲۴۱۰ برابر با ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲، در باره نارواگوییهای دکتر معزی و دکتر دباشی در رادیو ار. اف. ای فرانسه، مبنی بر اینکه ایرانیان خودخواسته به پیشواز اسلام شتافته اند. تازیان نه شمشیر کشیده و نه زور گفته اند. نسکخانه ای هم به آتش کشیده نشده است و...

تا امروز که نزدیک به دو ماه از فرستادن دومین نامه سازمان می گذرد، هیچگونه پاسخی دریافت نگردیده.

خواهشمند است مهر ورزیده دستور فرمایند پاسخ نامه سازمان به روشنی داده شود که آیا برگزیدن خاموشی و ندادن پاسخ به فرنود درستی گفتار استادان نامبرده است و یا نادرستی گفتارشان؟ که امیدواریم هرچه زودتر پاسخ روشنی دریافت کنیم.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.

پاسداران فرهنگ ایران. پاریس.

آله دال فك

۱۵ اکتبر ۲۰۰۲

جناب آقای آله دال فك،

در مورد دو نامه ۲۴ شهریور ماه و ۱۶ آبان ماه جنابعالی، اولاً از حسن توجهی که به کار « دانشنامه ایرانیکا» ابراز داشته اید سپاسگزارم. دوست گرامیم، آقای دکتر ساسانفر نیز تذکری در این باره داده بودند. پس از بررسی، در حدود مسئولیتی که «ایرانیکا» برای خود می شناسد اقدام لازم به عمل خواهد آورد.

با سپاسگزاری مجدد از توجه شما ایرانیان وطن دوست،

احسان یارشاطر

۱۶ فروردین ماه ۲۷۱۱

۵ آوریل ۲۰۰۳

استاد ارجمند یارشاطر

با درود فراوان و آرزوی تندرستی و بهزیوی پیرو نامه های ۲۴ شهریور و ۱۶ آبان ماه ۲۷۱۰ در باره زشگوییهای دکتر معزی و دکتر دباشی به تاریخ و فرهنگ و نیاکان ایرانیان که مهرورزانه رسید آنرا در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۰۲ فرستاد و یادآور شده اید تا پس از بررسی در حدود مسئولیت خود اقدام خواهید فرمود، شوربختانه تا به امروز هیچگونه پاسخی دریافت نگردیده است.

چون این پرونده هنوز در پاسداران فرهنگ ایران گشوده مانده و تا پایان رسیدگی همچنان گشوده خواهد ماند و ناگزیر به پی گیری آن هستیم، خواهشمند است مهر ورزیده آگاهمان فرمایند، اولاً چنین ناآگاهی بدرستی از استادان برگزیده ایرانیکا در باره پژوهش در تاریخ ایران هستند که چنان گفتار نادرستی را آنهم در يك رسانه جهانی پخش می کنند؟

دوم، سازمان خواهان پاسخ روشنی است تا دریابد که گفتار زشت و ناروای آنان که در نامه های پیشین بگستردهگی به آگاهی رسیده است آیا بدون دانشنامه ایرانیکا هم راه یافته و آنرا هم لکه دار کرده است یا نه؟

در این باره رادیو ار. اف. ای در پاریس هم که پایه گذار این گونه برنامه های نادرستی میباشد، زیر پرسش میباشد ولی تا این تاریخ پاسخ روشنی نداده است.

رونوشت نامه فرستاده شده به رادیو ار. اف. ای نیز برای آگاهی شما پیوست است.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران. پاریس. آله دال فك

بیستم خردادماه ۲۷۱۱

دهم ماه ژوئن ۲۰۰۳

استاد گرانمایه و ارجمند یارشاطر

با درود فراوان و آرزوی تندرستی و بهزیوی پیرو نامه ۱۶ فروردین ماه ۲۷۱۱ برابر با پنجم آوریل ۲۰۰۳ با تأسف بسیار باید به آگاهی برسانم که از تاریخ فرستادن این آخرین نامه که دو ماه اندی و از رسید ۲۴ ژوئن و ۱۵ اکتبر شما يك سال و اندی میگذرد کوچکترین پاسخی دریافت نگردیده است تا نشان دهد که آیا گفتار صدر در صد نادرست و ناپذیرفتنی دکتر معزی و دکتر دب باشی بدون دانشنامه ایرانیکا راه یافته است یا نه؟

ندان پاسخ به نامه سازمان، این اندیشه را نیرو می بخشد که مبدا چنین زشت گفتاری بدون دانشنامه ایرانیکا راه یافته و لکه دار نموده است که از دادن پاسخ به نام سازمان بر این بلور خودداری میشود که شاید بتوان سرپوشی بر این لکه ننگ نهاد.

نیک میدانید چنانچه چنین باشد نه تنها نمیتوان بر آن سرپوش نهاد که دیگر نوشتارهای دانشنامه ایرانیکا را نیز زیر پرسش خواهد برد.

۱ - آیا از دید شما، دو استاد نام برده شده «دکتر معزی و دکتر دب باشی» دارای چنان دانشی هستند تا بتوانند در باره تاریخ و فرهنگ ایران کهن که پرچمدار آزادی در جهان بوده است نوشتاری پذیرفتنی در دانشنامه ایرانیکا از خود بر جای نهند؟

اگر آری پس آن گونه سخنان نادرست گفته شده در رادیو ار. اف. ای که با هیچیک از پیشینه های تاریخ ایران برابری ندارد از کجا سرچشمه گرفته است؟

۲ - اگر دانش و گفتارشان را نادرست میدانید، پس چرا پاسخ نمیدهید که چنان گفتاری بدون دانشنامه ایرانیکا راه نیافته است؟

شگفتا نمونه ای از گفتار این دو استاد را. علی لاریجانی مدیر سیما و صدای ایران در رادیو تلویزیون آخوندی چنین بازگو کرده اند: «ایرانیان پیش از اسلام مردمی وحشی و بی سواد بودند و خود علاقه ای نداشتند که وضع شان عوض شود هرچه دارند از اسلام است».

گفتار این تازی زاده چیره شده بر ایران را همان رادیو ار. اف. ای در شامگاه یکشنبه چهارم خردادماه ۲۷۱۱ برابر با ۲۵ ماه می ۲۰۰۳ با صدای کدبان مستوفی پخش نمود.

آیا نمی اندیشید که يك صدای نادرست برخاسته از سه گلو آنها در دو گوشه جهان با برنامه ای از پیش تعیین شده بدر می آید؟

آیا دو استاد نام برده شده در نامه از کارگذاران رخنه گر تازی زادگان چیره شده بر ایران در دانشنامه ایرانیکا نیستند، تا بتوانند آنرا به اسلامیکا برگردانند و رنج شما و دیگر دست اندرکاران پاکدل را بر باد دهند؟

کوچکترین دودلی ندارم که اگر شما هم سخنان علی لاریجانی را می شنیدید و در کنار سخنان این دو میگذشتید با سازمان همدل میشدید که این هر سه از يك آبشخور آب می نوشند و راهشان به دانش نداشته اسلامیکا پایان می پذیرد که آینده داوری خواهد نمود.

تاسف بسیار در این است ناآگاهان بیدانشی چون علی لاریجانی ها و شیخ صادق خلخالی ها و سید روح الله خمینی ها و... بر میهن ما چیره شده و چنین سخنان نادرستی از گذشته مردم ایران به میان می آورند که کلام الله رهاورد اسلام خودشان را هم خوانده اند تا دریابند محمد دست بر شانه سلمان نهاد و چنین گفت: «قوم این مرد اگر علم در ثریا باشد رجال فارس بر آن دست یابند. سوره محمد (۴۷) دنباله آیه ۳۷»؟

گویی فرمان آزادی بشر کورش بزرگ و فرمان داریوش به فرمانروای کارتاژ که از خوردن گوشت سگ و مردار خودداری کنند و فرزندان دلیند خود را بر روی دستهای بتان قربانی نکنند و یا خراب کردن بتکده های یونان به فرمان خشایارشا که گفت خدا را نمیتوان در اطای زندان نمود و همه و همه از برکت اسلام ناب محمدی است که پس از چیرگی این پدیده شوم بر ایران از سوی مسلمانان به جهانیان پیشیاره شده است؟

در پایان چشم براه آن هستیم که هرچه زودتر پاسخی روشن و رسا به نامه های سازمان داده شود.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران. پاریس. آله دال فك

نامه شما که بی گمان انگیزه ای جز میهن دوستی ندارد رسید. در باره آنچه در رادیو فرانسه در برنامه ای که منسوب به «ایرانیکا» ست گفته شده، باید بگویم که این درست است که «ایرانیکا» برخی از دانشمندان را که در رشته خود به مقام شایسته ای رسیده باشند برای گفتگو در رادیو فرانسه معرفی می کند، گو اینکه همه از نویسندگان «ایرانیکا» نیستند. در مسائل مربوط به ایران میان همه نظرها همیشه سازگاری نیست، مثلاً زمان ظهور زردشت هنوز موضوع اختلاف و گفتگوی بسیار است، چنانکه دانشمند اوستاشناس طراز اولی مثل Jean Kellens، استاد Collège de France، حتی وجود این پیامبر ایرانی را به درستی باور ندارد. همچنین است کیش هخامنشیان و بسیاری مسائل دیگر. غالباً همان اسناد را دانشمندان مختلفی می خوانند ولی نتیجه متفاوتی می گیرند.

در مورد آمدن اسلام به ایران جای گفتگو نیست که اعراب ایران را «فتح» کردند، یعنی به زور شمشیر گرفتند. «فتح» با مهربانی و آشتی سر و کاری ندارد و مبتنی بر اعمال زور است که در مسلمان کردن عده ای از ایرانیان طبعاً موثر بوده است. اما شاید موثرتر از آن فشارهای مالی مثل گرفتن جزیه، محروم کردن افراد از ارث پدران خود اگر فردی از خاندان آن ها مسلمان شده باشد و محروم ساختن نامسلمانان از کارها و مناصب و بسیاری تبعیضات دیگر بوده است که طبعاً عده ای را به قبول اسلام وادار ساخته است. بنده مورخ اسلام نیستم و صلاحیت اظهار نظر قطعی در این مطالب ندارم. آنچه گفتم بر حسب فهم خود از بعضی آثار است که خوانده ام، نه پژوهش کافی. فرزندان این گونه مسلمانان بتدریج مسلمان واقعی بار آمدند و در پیشبرد آن کوشیدند. البته نمی توان مطمئن بود که هیچیک از مسیحیان و یهودیان و بوداییان و زردشتیان ایرانی دین تازه را به میل خود نپذیرفته باشند. در هر جامعه ای همیشه افراد ناراضی بوده اند و هستند که هر تغییری را بهتر از اوضاع دوران پیش تصور می کنند، چنانکه در انقلاب ۱۹۷۹ نیز پیش آمد. خطاکار شمردن اشخاص وقتی درست است که در آن ها سوء نیتی بتوان یافت والا اگر دیگری به نتیجه ای غیر از برخی نتایجی که من به آن ها رسیده ام برسد، این اختلاف نمی تواند او را در نظر من محکوم کند، هر چند نظر او از دید من بکلی نادرست باشد.

آقای دکتر امیر معزی یکی از دانشمندان بسیار آگاه و صاحب اثر در مذهب شیعه است. همچنین آقای دکتر دباشی در رشته کار خود که جامعه شناسی ایران و از جمله جنبه های اجتماعی هنرهای معاصر است دانشمندی شایسته و بسیار پرکار است و طبعاً در معرفی آنان تردیدی برای ما پیش نیامده. اما این هم هست که ما پس از آن که کسی را معرفی کردیم و پذیرفتند که سخنی در باره بعضی مسائل ایران بگویند ما حق تفتیش عقاید آن ها را در مسائل مختلف که ممکن است با نظر بعضی از ما سازگار یا ناسازگار باشد به خود نمی دهیم، و گاه شده است که برخی از دانشمندان مطالبی گفته اند که از نظر ما مبالغه آمیز آمده، ولی این حق هر دانشمندی است و نمی شود گفت که هرچه دانشمندان می گویند با نظر «ایرانیکا» همراه است، بخصوص که «ایرانیکا» صاحب مکتب خاصی در مسائل نیست و تنها اصلی که رعایت می کند این است که مطالبی که به طبع می رسد مستند و مبتنی بر پژوهش باشد و انصاف علمی در آن ها رعایت شده باشد. اما پس از آنکه افراد به مناسبت صلاحیتشان دعوت به نوشتن مقالات شدند اعتقاد بخصوصی را بر آن ها تحمیل نمی کند، مثلاً اگر ما دانشمندی را دعوت به کار کردیم که

معتقد است زردشت ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می زیسته است ما شرط نمی کنیم که این تاریخ را تغییر دهد و اگر معتقد باشد که زردشت در قرن هفتم و ششم پیش از میلاد مسیح زندگی کرده باز شرط مخالفی نمی کنیم.

امیدوارم پرسش شما را جواب داده باشم و همچنین امیدوارم که شما نیز بتوانید عقاید مخالفی را اگر صادقانه باشد تحمل کنید و افراد را فقط به سبب اختلاف نظرشان با شما نادان یا فریبکار یا کند ذهن نخوانید. همچنین امیدوارم مرا از مکاتبات دیگر معاف بفرمایید، چون با تنگی وقت و فشار کار مسلماً بیش از آنچه در اینجا گفته ام چیزی برای گفتن در این باب نخواهم داشت.

ارادتمند.

احسان یار شاطر

رونوشت: دکتر عباس ساسانفر

ایران پرست گرانمایه کدبان صوراسرافیل

با درود فراوان و آرزوی تندرستی و بهزیوی امروز دیداری با کدبان دهلوی داشتم که از من خواستند تا از آخرین اقدامی که در باره دانشنامه ایرانیکا (اسلامیکا)، در پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) انجام گردیده است، شما را آگاه سازم.

نبرد ما با استاد یارشاطر از دو سال پیش آغاز گردیده و پرونده ای پنجاه برگه (آ. چهار) را تشکیل میدهد که سد تا سد و بیست برگ نسکی (کتابی) خواهد شد و در آینده نزدیکی به زیر چاپ خواهد رفت.

در این باره گناه رادیو فارسی زبان (ار. اف. ای) در پاریس کمتر از دانشنامه ایرانیکا نیست که دست به دست هم داده و در پی ریشه کنی تاریخ و فرهنگ ایران هستند.

چون فاکس همه آن نوشتار برایم دشوار بود، تنها شش برگ از پایانه کار را برای شما فکس کردم که گویای درونمایه اقدامات دو ساله ما با باشد و اگر همه را بخواهید که باور ندارم زمان بازگو کردنش را در تلویزیون داشته باشید، با فرستادن نشانی درست پستی به این شماره فاکس برای شما ارسال خواهد شد و یا کدبان دهلوی برای شما خواهد رساند.

چون پایه و اساس کار پاسداران فرهنگ ایران بر راستی و درستی استوار است، باور دارم که چیزی بر نوشته ما افزوده یا کم نخواهد شد.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.

پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فک

اول خردادماه ۲۷۱۲

۲۱ ماه می ۲۰۰۴

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا میرود دیوار کج

پس از دو سال و اندی سر دواندن سرانجام استاد یارشاطر به خود رنج داده پاسخی چند پهلو و چنین نگاشته اند:

۱ - در نیمه اول ستر ششم «برگ اول پاسخ» در باره اشوزردشت که ما پرسشی نکرده بودیم و از چند و چون آنهم در ایرانیکا آگاهی نداشتیم، نوشته اند:

«در مسائل مربوط به ایران میان همه نظرها همیشه سازگاری نیست، مثلاً زمان ظهور زردشت هنوز موضوع اختلاف و گفتگوی بسیار است، چنانکه دانشمند اوستاشناس طراز اولی مثل **Jean Kellens**، استاد **Collège de France**، حتی وجود این پیامبر ایرانی را به درستی باور ندارد. همچنین است کیش هخامنشیان و بسیاری مسائل دیگر.»

آیا این دانشمند از دید ایرانیکا (طراز اول فرانسوی) از آثار پرفسور دارمستتر (**Darmesteter**) که يك سده پیش از او استاد همین کلژ دوفرانس بوده، چیزی نیاموخته است که بدین آسانی در وجود زردشت شك میکند؟ پس اوستا از کجا آمده و سراینده گاتهای دل انگیز چه نام دارد؟

پرفسور دارمستتر از راه پژوهش در اوستا و زبانهای ایرانی مانند دهها پژوهشگر بزرگ دیگر به شناساندن زردشت و آیین باستان ما پرداخته است.

دامنه این پژوهشها که از سده هیجدهم میلادی آغاز شده و تا نیمه سده بیستم کشیده میشود شوروی در جامعه فرهنگی باختر برانگیخته بود که نام دانشمندان بزرگی از فرانسه، انگلستان، آلمان (بیش از همه) - کشورهای اسکانندیناوی و آمریکا را برای ما جاودان میسازد.

تهی بودن ایرانیکا از دست آوردهای این خاورشناسان نامی که سربلندی ایران است، ما را شگفت زده و براستی دل افسرده می کند.

خسان توس (**Xantus**) مورخ یونانی سده پنجم پیش از میلاد که پیش از هرودوت میزیسته، زمان زردشت را ۶۰۰ سال پیش از لشگرکشی خشایارشا به یونان، یعنی در سده یازدهم پیش از میلاد میدانند. بدین حساب گذشته از اینکه شکی در زردشتی بودن هخامنشیان باقی نمیگذارد، گسترش این آیین در زمان مادها را هم به آسانی باورپذیر میگرداند.

مثنوی هفتاد من کاغذ شود... سخن را در این باره با پیام دلچسب پرفسور میه (**Millet**) خاورشناس فرانسوی سده گذشته کوتاه میکنیم. اندیشه آزاد و تیزهوشی در جستجوی ارزشهای اخلاقی نو و تازه که همواره از ویژگیهای ایرانیان بوده است به روشنی در گاتهای زردشت به چشم میخورد.

این درست است که تاریخ میهن ما را همواره بیگانگان نوشته اند و به دلخواه خویش نیز نوشته اند که امیدواریم در ایران آزاد فردا، فرزندان راستین میهن آن را بازنویسی و زنگارزدایی کنند.

اگر دانشنامه ایرانیکا هم بخواهد همان دشمن نوشته های زنگارزده را بازتاب دهد، نه تنها کار تازه ای انجام نداده که راه گمراه گری بیشتری را نیز گشوده است.

آیا خویشکاری دانشنامه نویسان ایرانیکا، استوار نمودن دشمن نوشته ها و گمراه گری دیگری است یا زدودن زنگار نادرستیها و گشودن درهای راستیها و درستیهها بر روی مردم ایران؟

نادیده گرفتن وجود اشوزردشت سپنتمان، یعنی نادیده گرفتن استوارترین بن مایه های تاریخی، فرهنگی، منش والای ایران و ایرانی و والاترین رهاوردش (گفتار و کردار و پندار نیک)، برابری زنان با مردان، گزینش راه راستی و درستی، دوری جستن از کژیها است.

۲ - با اینکه در نیمه دوم «برگ اول پاسخ» از آغاز ستر ۱۲ که با فرازهای بسیار نرم و نازک آغاز گردیده تا گریه شاخش نزند (بجای تازش، از آمدن و بجای تازیان، از اسلام سخن به میان آورده) چنان که گویی به میهمان فراخوانده شده بودند. چنین مینویسد:

«در مورد آمدن اسلام به ایران جای گفتگو نیست که اعراب ایران را «فتح» کردند، یعنی به زور شمشیر گرفتند. «فتح» با مهربانی و آشتی سر و کاری ندارد و مبتنی بر اعمال زور است...» که با بکارگیری این فرازهای بسیار بانرمش تا مبدا ملاها از او دل آزوده گردند، خواسته یا ناخواسته گفتار پاسداران فرهنگ ایران در تازش و کشتار و تاراج و سوزاندن نسکخانه ها را پذیرفته است در این باره از ایشان سپاسگذاریم.

این پذیرش روشنگر آنست که دکتر محمد علی امیر معزی و دکتر دباشی استادان برگزیده دانشنامه ایرانیکا آنچه در رادیو ار. اف. ای گفته اند نادرست و از روی دشمنی با مردم و تاریخ و فرهنگ ایران بوده است.

۳ - در نیمه دوم «برگ نخست پاسخ» چنین میگوید: «باید بگویم که این درست است که «ایرانیکا» برخی از دانشمندان را که در رشته خود به مقام شایسته ای رسیده باشند برای گفتگو در رادیو فرانسه معرفی می کند».

و در «برگ دوم پاسخ» از آغاز ستر پنجم چنین مینویسد: «آقای دکتر امیر معزی یکی از دانشمندان بسیار آگاه و صاحب اثر در مذهب شیعه است. همچنین آقای دکتر دباشی در رشته کار خود که جامعه شناسی ایران و از جمله جنبه های اجتماعی هنرهای معاصر است دانشمندی شایسته و بسیار پرکار است و طبعاً در معرفی آنان تردیدی برای ما پیش نیامده».

بیگمان اگر شیخ صادق خلخالی هم از سوی جمهوری اسلامی ملایان پیشنهاد میشد کوچکترین دودلی برای استاد یارشاطر پیش نمی آمد.

چرا استاد یارشاطر به برجستگان تاریخ ایران و اسلام به نمونه استاد انصاری (روشنگر)، استاد عبدالرحمن (سنگر)، استاد شجاع الدین شفا، دکتر لطف الله روزبهانی، دکتر یزدانیان و به دیگر شناخته

شدگان روی نیاورده است که دست به دامن استاد مذهب گمراه گر شیعه و جامعه شناس هنرمند معاصر شده است تا در باره تاریخ ایران چنان سخنان نسنجیده و نادرستی بر زبان برانند؟

این نوشته چند پهلوی استاد یارشاطر در تایید دکتر معزی و دکتر دباشی مغایر است با نوشته نیمه دوم «برگ اول پاسخ» او که خود نوشته است: «در مورد آمدن اسلام به ایران جای گفتگو نیست که اعراب ایران را «فتح» کردند، یعنی به زور شمشیر گرفتند...» کوسه که ریش پهن نمیشود. اگر بر باور استاد یارشاطر تازیها با زور شمشیر ایران را فتح کرده اند، پس گفتار دو استاد برگزیده ایرانیکا، دکتر معزی و دکتر دباشی، در رادیو ار. اف. ای دروغ است که گفته اند تازیان در ایران شمشیر نکشیدند، کسی را نکشتند و جانی را هم نسوزانیدند.

اگر استاد یارشاطر بر گفته خود باورمند است چرا به روشنی نادرستی گفتار آنان را رد نکرده و نوشته اند که چنین چیزی وارد دانشنامه ایرانیکا نشده است؟ چرا استخوان لای زخم گذاشته اند؟ از کجا حساب میبرند، به چه کسی باید پاسخ بدهند که در مانده شده اند؟ این چنین نرم و نازک در باره روی دادی سخن میگویند که همه دار و ندار ایران و ایرانی را بر باد داده است؟

۴ - در آغاز ستر ۱۸ «برگ اول پاسخ» میگوید: «بنده مورخ اسلام نیستم و صلاحیت اظهار نظر قطعی در این مطالب ندارم. آنچه گفتم بر حسب فهم خود از بعضی آثار است که خوانده ام، نه پژوهش کافی...»

شگفتا و شگفتا. کسی که از بزرگترین دردهای بی درمان کشورش «اسلام و شیعه گری» و افسوسگرا آگاهی ندارد و سرچشمه هزاران بدبختی های برخاسته از آن را نمی شناسد که یکی از آنها همین بازنگری در تاریخ و فرهنگ ایران کهن و دیگری ولایت مطلقه فقیه است که همه دانشمندان و بی دانش ایرانی را «صغیر» می پندارد که فرماداری بیست و پنج ساله ملایان در نابودی میهن نمونه کوچکی از آنست، آیا با این ناآگاهی میتواند پرچمدار روشنگری و آگاهی برای دیگران و آیندگان باشد آنهم بدست دکتر معزی ها و دکتر دباشی های شیعه مذهب خرافه گستر؟
چه بجاست این زبان زد ایرانی که میگوید: «کور دیگر عصاکش کوری دگر شود».

۵ - در ستر ۱۳ «برگ دوم پاسخ» خود چنین می نویسد: «بخصوص که «ایرانیکا» صاحب مکتب خاصی در مسائل نیست و تنها اصلی که رعایت می کند این است که مطالبی که به طبع می رسد مستند و مبتنی بر پژوهش باشد و انصاف علمی در آن ها رعایت شده باشد. اما پس از آنکه افراد به مناسبت صلاحیتشان دعوت به نوشتن مقالات شدند اعتقاد بخصوصی را بر آن ها تحمیل نمی کند، مثلاً اگر ما دانشمندی را دعوت به کار کردیم که معتقد است زردشت ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می زیسته است ما شرط نمی کنیم که این تاریخ را تغییر دهد و اگر معتقد باشد که زردشت در قرن هفتم و ششم پیش از میلاد مسیح زندگی کرده باز شرط مخالفی نمی کنیم».

با این گفتار روشن استاد یارشاطر در باره «چاپ مطالب مستند و مبتنی بر پژوهش و انصاف علمی» امیدواریم که نادرستی گفتارهای دو استاد نامبرده وارد دانشنامه ایرانیکا نشده باشد.

ولی فرازهای گفته شده نشان میدهد که در ایرانیکا هر کسی ساز خودش را می نوازد و هرچه دل تنگش بخواهد میگوید و می نویسد. کوچکترین پایگاه بررسی کننده و داوری وجود ندارد که درستی را از

نادرستی بازشناسد و ناهمگونی‌ها را از میان بردارد و آنچه را بنویسد که درست‌تر است، تا در سایه درست اندیشی و درست نویسی پرده‌های سیاه و تاریک گذشته میهن ما دریده شود و روشناییها نمودار گردد که دکان چهارنیش خرافه‌گسترها و دغلبازهای دینی ۱۴۰۰ ساله در ایران بسته شود. ولی از درونمایه نامه استاد یارشاطر چنین برمی‌آید آنچه که به درون دانشنامه ایرانیکا راه می‌یابد، گونه‌ای داد و ستد در میان نویسندگان است که کسی نمیتواند از نوشته دیگری خرده‌گیری کند. استاد یارشاطر هم که به نوشته خود دارای مکتب خاصی نیست هرچه پیش‌آید خوش‌آید.

۶ - در «برگ دوم» ستر ۲۳ استاد یارشاطر چنین هشدار داده‌اند: «همچنین امیدوارم مرا از مکاتبات دیگر معاف بفرمائید». در پی این هشدار با پوزه‌بندی محکم دهان ما را بست که نتوانیم پرسش دیگری از ایشان داشته باشیم.

۷ - شگفت‌انگیزتر اینکه استاد یارشاطر در ستر اول «برگ دوم پاسخ» خود چنین مینویسد: «خطاکار شمردن اشخاص وقتی درست است که در آنها سوء نیتی بتوان یافت». گرچه استاد یارشاطر پروانه پرسش دیگری از خود را به ما نداده است ولی ما ناگزیریم این پرسش بی‌پاسخ را هم بیفزاییم. کسانی که بدینگونه دروغ‌های شاخدار می‌گویند و می‌نویسند و از رادیوها هم پخش میکنند که خود استاد یارشاطر هم گفته‌آنانرا رد میکند، «آیا در گفتارشان حسن نیت دارند و خطاکار نیستند؟»

استاد گرانمایه یارشاطر، اگر شما چنین کسانی را خطاکار و با سوء نیت نمیدانید، اما اینگونه کسان را نه تنها خطاکار و نه تنها با سوء نیت که پشت به میهن و دشمن سرسخت ایران و ایرانی و تاریخ و فرهنگ والای میهن خود می‌شناسیم.

استاد یارشاطر، با اینکه شما خود نادرستی نوشته‌های آنها را رد کرده‌اید، چگونه سخن از حسن نیت آنان به میان می‌آورید. آری بر باور شما آنها حسن نیت دارند ولی نه بر تاریخ و فرهنگ ایران که به سود تازیان تازشگر.

با این برداشت نادرست استاد یارشاطر چه باوری برایشان که دیگر دروغ‌های استادان برگزیده خود را وارد دانشنامه ایرانیکا نکرده و بجای ایرانیکا، اسلامیکا نوشته باشند.

۸ - چون در ستر پنجم «برگ دوم پاسخ خود» دکتر امیر معزی را یکی از دانشمندان بسیار آگاه و صاحب‌اثر در مذهب شیعه شناسانده است، گوشه‌های کوچکی از دانش خرافه‌گستر ایشان برداشت شده از مجله ایران نامه را به آگاهی میرساند تا پس از خواندن داوری کنید که چنین خرافاتی در جهان دانش‌گستر امروز پذیرفتنی و خردپذیر است یا دامی گسترده در راه خرد؟

بخش نخست. امام شناسی کیهانی. ائمه نورانی و امر آفرینش

آغاز حکایت به چندین هزار سال پیش از آفرینش جهان باز میگردد در لامکانی بنام «ام الکتاب»، خداوند شعاعی از نور خویش و سپس شعاع دومی از آن منشعب میسازد. شعاع نخست، نور محمد است، نور نبوت، نور ظاهر. شعاع دوم، همگون با نخستین و برخاسته از آن. نور علی است، نور امامت یا ولایت، نور باطن.

دو هزار سال پیش از آفرینش، محمد و علی نوری بودند در برابر خدای عز و جل، نوری با يك تنه اصلی که شعاعی درخشان از آن شاخه زده بود... پس خداوند چنین گفت: «این است نوری از نور من، تنه آن نبوت است و شاخه آن امامت. نبوت از آن محمد است، بنده من و فرستاده من و امامت از آن علی است، حجت من و دوست من...» از این روست که علی همواره تکرار میکرد: من از محمد (یا از احمد) چنانکه درخشی از درخش دیگر.

در احادیث امامیه، پیامبر بارها خود تکرار میکند که او و علی پیش از آفرینش جهان از يك نور واحد آفریده شده اند. حتا اسامی این دو نمونه بنیادین نبوت و امامت، از اسما خدا برگرفته شده اند،

در حدیث نبوی آمده است، خداوند نبوت و برکت را در من نهاد و امامت، (به روایت دیگر، فصاحت) و شهبواری (الفروسیه) را در علی. پس آنگاه بر ما نام نهاد و نامهای ما دو تن را از نامهای خویش مشتق ساخت، از نام خویش «ذوالعرش محمود» (صاحب عرش ستودنی) بنام من را ساخت و از نام دیگرش «الاعلی» (برترین) نام علی را.

در چند حدیث قدسی، به روایت پیامبر یا یکی از ائمه، خداوند اعلام کرده است که نام محمد از نام خدائی «المحمود» و نام علی از «العلی الاعلی» برگرفته شده است.

بنا بر احادیث دیگر، نور نخستین نور اهل بیت، نور «پنج تن خرقه» (آل عبا، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) یا نور چهارده معصوم بوده است. در این موارد، نور ولایت نه تنها به علی بلکه به همه ائمه اختصاص یافته و نور فاطمه در برخوردارگاه دو نور نبوت و امامت قرار گرفته است و بسیاری از این گونه خرافات سرچشمه گرفته از احادیث و روایات.

بیگمان چنانچه سید روح الله خمینی هم زنده بود و به دانشنامه ایرانیکا فراخوانده میشد روضه ای بیش از این نمیخواند.

اگر سخنان دکتر معزی سرچشمه گرفته از احادیث و روایات را بپذیریم که دو هزار سال پیش از آفرینش

جهان هستي، اين دو تازي، نوري در آسمانها بودند، پرسشي پيش مي آيد كه در زمان بي زماني، دو هزار سال را چگونه بدست آورده است؟

اگر چنين ادعايي درست باشد چرا الله (=حجرالاسود) در كلام الله محمد آورده خود چنين سخني بويژه امامت را به ميان نياورده است؟

آيا دكتور معزي ميتواند روايات و احاديثي كه محمد و علي و بازماندگانش گفته باشند پذيرد ولي كلام الله بگفته اي آسماني را نپذيرد؟

وانگهي اين خدا چگونه خدائي است كه چون دو هزار سال بعد نميتوانست محمد و علي ديگري بسازد از پيش آنها را ساخته و در آب نمك خوابانده است همانگونه كه چون نميتواند صاحب الزمان ديگري بسازد، يكهزار و چهار صد سال است كه او را در ته يك چاه تا زماني ناپيدا پنهان نگاه داشته است.

آيا در زمان دستيابي بر كرات آسماني و اينترنت ميتوان چنين خرافاتي را پذيرفت و دانشمند برجسته هم بود؟

ما همواره گفته و در ماهنامه پيام ما آزادگان هم نوشته ايم. گناه در بند ماندن ۱۴۰۰ ساله مردم با فرهنگ ايران به همان اندازه كه به گردن ملايان تازي پرست ميباشد، به گردن دانشمندان و دانشمندان نمايان و روشنفكران و روشنفكرنمايان و سرايندگان نيز هست، كه جز شماري اندك، ديگران گامي در راه روشنگري و شناساندن فرهنگ راستين ايران برنداشته اند كه هيچ، با ستايشهاي دروغين بي جاي خود از روان تازيان ويرانگر ايران پايه خرافه گستري را گسترش نيز داده اند.

به نمونه زمانيكه استادي بنام يارشاطر ميخواهد براي مردم ايران دانشنامه ايرانيكا بنويسد تا سره را از ناسره جدا كند و شناسه گم شده ايرانيان را از زير خاكستر زمان بيرون بكشد، دست به دامن ملاي بي عمامه خرافه گستري چون دكتور محمد علي معزي ميگردد و از دانش اين چيني او ستايش ميكند كه بخش كوچكي از اندیشه واپسگرايانه او بديد شما رسيد.

زمانيكه استاد يارشاطر از اندیشه چنين خرافه گستري ستايش ميكند از مردم عادي چه چشمداشتي ميتوان داشت كه همچون گوسفند به دنبال گمراه گران با عمامه و بي عمامه راه نيفتند و ندانند كه ايراني هستند يا عرب؟

تا كي ميتوان بار گناه گمراه گران را به گردن گمراهان نهاد و آنان را نادان و عوام شمرد؟ تا زمانيكه دانشمندان و دانشمندان نمايان و روشنفكران و روشنفكرنمايان و سرايندگان ما، خود از خرد بهره نگیرند و اين چنين گمراه پروري كنند، چگونه ميتوان ديگر گمراهان را بسوي خرد و راه راست راهنمايي كرد.

ما از همه نوجوانان و جوانان دختر و پسر و دانشجويان آزاده و زنان و مردان پاكدل درون و بيرون از کشور ميخواهيم كه خود به اندیشه برخيزند، فريب نامهاي دهان پر كن درون تهی كسان را نخورند تا بيش از اين در ته چاه گمراهي سرگردان نمانند.

خرد یار و یاور همه گمراهان دریند ۱۴۰۰ ساله اسلام و شیعه گری باد.

در پایان امیدواریم که استاد یارشاطر هم در پایان زندگی خود همچون سراینده نامدار آذری ما استاد شهریار که تنگدستی پایان زندگی او را ناخواسته بدامن سید روح الله خمینی خونخوار انداخت، گرفتار چنین سرنوشت شومی نشده باشد؟

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

دانشنامه ایرانیکا

بخش دوم
رادیو ار. اف. ای



گردانندگان ارجمند رادیوی فارسی زبان ار. اف. ای فرانسه

با ارج فراوان و آرزوی تندرستی و بهزیوی برای یکایک کارکنان گرامی آن رادیو به آگاهی میرساند که در باره سخنان بدور از درستی دکتر معزی و دکتر دباشی استادان اسلامی ایرانیکا در تاریخ شب های سوم و دهم دی ماه ۱۳۷۹ برابر با ۲۳ دسامبر ۲۰۰۰ و هشتم بهمن ماه ۱۳۷۹ برابر با ۲۷ ژانویه ۲۰۰۱ که از آن رادیو پخش گردید.

مبنی بر اینکه تازیان در باره اسلام آوردن ایرانیان از زور و شمشیر بهره نگرفتند و نسکخانه ای (=کتابخانه ای) هم سوزانیده نشد و بسیاری از ایرانیان به پیشواز اسلام شتافتند و معنویت آن را پذیرفتند.

پاسخی در ۲۷ برگ برابر با بن مایه های پذیرفتنی تاریخی و کلام الله رهاورد تازیان برای استاد یارشاطر پایه گذار ایرانیکا فرستاده شد تا از ناآگاهی استادان اسلام شناسی خود آگاه گردد و تاریخ و فرهنگ ایرانی را لکه دار نکند که رسید آن نیز به همراه نامه فرستاده شده برای آگاهی شما پیوسته است.

نفرستادن رونوشت آن برای شما به فرنود زیادی برگها بود که باور داشتیم زمان بازگویی آنرا در رادیو نداشتید، ولی حالا که دگر باره همان گفتارهای نادرست دکتر معزی و... را بازگو میکنید که مایه گمراهی بیشتر در بند اسلام نگاهداشته شدگان درون و بیرون از ایران میگردد، ناگزیر بایسته دانستم تا نامه فرستاده شده برای استاد یارشاطر را برای شما بفرستیم که با آگاهی از درون مایه آن سره را از ناسره دریابید و با اندیشه یک ایرانی پاک نهاد در باره آن داوری کنید، نه به پیروی از یک اسلام زده ناآگاه و کورباور.

چون باز هم باور داریم که زمان کوتاه برنامه رادیویی شما پروانه پخش همه آنرا نمیدهد خواسته ما اینست که دستکم بخش هایی از آن را برای آگاهی گمراهان دربند اسلام و شیعه گری پخش کنید تا همگان دریابند که چون پایه و اساس اسلام همان کلام الله است که اگر درون مایه آن تنها با این فراز از آیین پاک ایرانی (بندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک) برابر شود، نه تنها اسلام معنویتی نخواهد داشت که زشتیهای چندش آور آن در «بندگی و بردگی و غلامی و کنیزی» آمده در کلام الله معنویت اسلام را به خوبی نشان میدهد که به هیچ روی در خورد پذیرش خرد و خرمندی نیست.

نمونه های آنرا در ایران امروز با بریدن دست و پا و سنگسار و... می بینیم که اگر ایرانی بدرستی دریابد که چگونه بنام اسلام و شیعه گری، زنان و دختران و مادران و خواهران و پسران جوان نیاکان ما را بدرون رختخواب تازیان بیابانگرد کشانیده اند، هرگز ننگ اسلام و شیعه گری را پذیرا نخواهند بود. یکبار و برای همیشه آنرا به زباله دانی تاریخ خواهند سپرد همانگونه که زمزمه اش در ایران و از سوی جوانان آغاز گردیده است.

در باره معنویت اسلام همین بس که به رویداد جزیه گرفتن با دیدی ژرف، نگری داشته باشیم تا دریابیم که اگر آیین اسلام بدرستی از سوی آن خدای دادگري آمده است که ایرانیان باور دارند، چگونه کسانی میتوانند به نمایندگی از سوی او آیینش را در بازارها به خرید و فروش بگذارند تا هر کسی پول دارد اسلام را بخرد و انبار کند و پیرو آیین خودش باشد و هر کس که پول ندارد ناگزیر بر آن گردن نهد؟

آیا چنین است معنویت اسلام؟ آیا میتوان باور داشت که دستور خدای یگانه درخور خرید و فروش است؟

آیا در هیچ آیین دیگری به جز اسلام آیینی به خرید و فروش گذاشته شده است؟

کسانی که با تاریخ اسلام آشنایی دارند به خوبی میدانند که الله بتي سنگي از آن تیره بني هاشم بود که محمد پس از پیروزي بر اعراب با گفتن «الله اکبر» یعنی بت الله بزرگتر از دیگر بتان است نامش را بدون کلام الله سوره هفدهم (الاسراء) آیه ۱۰۹ برد و کعبه را خانه الله (بیت الله الحرام) نامید و زیارتگاه مسلمان کرد. دستورات آمده در کلام الله برخاسته از دل این سنگ سیاه است که خدای راستین کوچکترین آگاهی از آن ندارد. به پیروی از همین اندیشه هم هست که آیت الله ها خود را نمادیت الله (آیت الله) میدانند نه «آیت خدا» چه فرمودی روشن تر از این که ملاهای فرمانروای در ایران نماینده خدای راستین نیستند و خود را نماینده الله تازیان و پیرو اندیشه او میدانند.

اگر کلام الله ترجمه به فارسی الهی قمشه ای گواهی شده وزارت ارشاد اسلامی را بدور از کورباوری تازی پرستی بخوانید با شنیدن سخنان بی سر و ته این گونه استادنمایان گمراه گر، پاسخی جز نیشخند نخواهید داد.

در پایان مهر ورزیده پاسخ گفتار این دانشمندانمایان مسلمان را که برای استاد یارشاطر نمونه مشت از خروار فرستاده شده است بخوانید تا به درستیهایی بیشتری دست یابید و اگر به آگاهی بیش از آن در باره تبهکاریهای اسلام در ایران نیاز دارید به ما بنویسید تا دفتر پژوهش در زندگی علی نماد شیعه گری را برای شما برابگان بفرستیم که در پاریس هزار پوشینه آن چاپ و بفروش رسید که در همان آغاز پخش نه تنها احمد جیهونی رخنه گر در پاسداران فرهنگ ایران (و به کشتن دهنده زنده یاد دکتر آریامنش) چند پوشینه از آنرا پیشکش ساوامای جمهوری اسلامی کرد که در آغاز پخش در کلن آلمان سفارتیهها ده پوشینه آنرا خریداری نمودند تا در بایگانی خود داشته باشند.

همین دفتر، از سوی سازمان خرافه زدایی در لس آنجلس آمریکا ده هزار پوشینه چاپ و به فروش رسیده است.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

گردانندگان ارجمند رادیو ار. اف. ای بخش فارسی

با درود فراوان و آرزوی تندرستی پیرو نامه دهم شهریورماه ۲۷۱۰ برابر با اول سپتامبر ۲۰۰۲ در باره نارواگوییهای دکتر معزی و دکتر دباشی، در آن رادیو، مبنی بر اینکه «تازیان در بگردن نهاد اسلام در ایران شمشیر نکشیده و زور نگفته و نسکخانه ای را نیز به آتش نکشیده اند».

تا به امروز که دو ماه و اندی از تاریخ فرستادن نامه ما میگذرد و بارها در باره برنامه های ایرانیکا گفت و شنود داشته اید، کوچکترین یادی از نامه سازمان به میان نیامده است.

با دوبار پخش کردن آن نارواگوییها، و گزینش خاموشی و ندادن کوچکترین پاسخی به نامه سازمان، این اندیشه را نیرو می بخشد که گفتار ناپذیرفتنی استادان نامبرده را پذیرفته اید و خود را نیازمند به دادن پاسخ نمیدانید، که امیدواریم چنین نباشد. زیرا پذیرفتن چنان ناهنجارگوییهای بدور از خرد مایه سرشکستگی هر ایرانی فرزانه است. چشم براه پاسخ شایسته شما هستیم.

با ارج فراوان پابنده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران آله دال فك

۱۶ فروردین ماه ۲۷۱۱
پنجم آوریل ۲۰۰۳

فرمداری ارجمند رادیو ار. اف. ای بخش فارسی

با درود فراوان و آرزوی تندرستی و بهزیوی برای همه کارکنان آن رادیو، یادآور میشود برابر رونوشت دو نامه پیوست، از تاریخ فرستادن نخستین نامه سازمان به رادیو ار. اف. ای هشت ماه و شش روز و از تاریخ دومین نامه درست شش ماه میگذرد ولی شوربختانه کوچکترین پاسخی دریافت نگردیده است در حالیکه خواست نادرست و نابجایی هم نداشته ایم.

این گونه بی اعتنایی به نامه یک سازمان فرهنگی (پاسداران فرهنگ ایران)، آنهم از سوی یک رسانه همگانی فارسی زبان در بیرون از کشور مایه تاسف بسیار میباشد.

با این یادآوری خواهشمند است با نگرانی دوباره به درونمایه نامه ها و پیوستهایش که با نخستین نامه، در رد زشتگوییهای دکتر معزی و دکتر دباشی، به تاریخ و فرهنگ و منش ایران و ایرانی، پخش شده از آن رادیو فرستاده شده است، مهر ورزیده نخست انگیزه ندادن پاسخ به نامه های سازمان را روشن فرمایند. دوم چنانچه تا این تاریخ دکتر معزی و دکتر دباشی را از درونمایه نامه های فرستاده شده آگاه نکرده اند. در نزدیکترین زمان، نامه های سازمان را در دسترسشان بگذارند تا اگر پاسخی پذیرفتنی در رد این بن مایه های فرستاده شده دارند در همان رادیو به آگاهی همگان برسانند تا ما از آنها پوزش بخواهیم.

سوم اگر بن مایه استوار و پذیرفتنی ندارند از خویشکاری آنان است که در باره نادرستگوییهای خود به همان رادیو بیابند و از مردم ایران پوزش بخواهند.

چشمداشت ما از کارکنان یک رسانه فارسی زبان برونمرزی، ارجگذاری به تاریخ و فرهنگ و منش مردمی کشوری کهنسال چون ایران است که جهان و جهانیان به فرمان آزادی (و حقوق بشر) ابرمرد تاریخ ایران کورش بزرگ سرافرازند و برتر و بالاتر از اندیشه و گفتار و کردار نیک تا به امروز کسی نتوانسته است بیاورد.

نگذاشتن ابزار دست خود در دسترس کسانی که با رخنه در ایرانیکا میخواهند سرافرازی های کهن ملی ما را لگدکوب خواسته های درون خود و تازی زادگان چیره شده بر میهن بکنند؟

آیا گفت و شنود کننده با این دو تن استاد مسلمان که همه زشتگریهای آنها را بگوش خود شنید و دوباره هم پخش کرد و دم برنیاورد خودش را ایرانی و انباز (شریک) با دشنامهای شنیده شده نمیداند؟

بهر روی پیگیری این کار تا روز روشن شدن چگونگی آن از خویشکاری پاسداران فرهنگ ایران است که همچنان پای خواهند فشرد. به امید اینکه هرچه زودتر پاسخ روشنی از سوی آن رادیو دریافت نماید تا نیازی به گسترش بیشتر آن نباشد.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

سوم تیرماه ۲۷۱۱

۲۴ ژوئن ۲۰۰۳

رادیو ار. اف. ای بخش فارسی. پاسخ به نامه ها کدبان حمید فاطمی

با درود به آگاهی میرساند در پیوند با پرسش و پاسخی که در شب های سوم دی ماه ۱۳۷۹ (=۲۳ دسامبر سال ۲۰۰۰) با دکتر محمد علی معزی و در شب ۸ بهمن ۱۳۷۹ (=۲۷ ژانویه ۲۰۰۱) با دکتر دب باشی بنام استادان دانشنامه ایرانیکا در باره چگونگی روی آوردن ایرانیان به اسلام از سوی کدبان فرزانه جوادی بعمل آمد، نامبردگان بروشنی گفتند که اعراب در ایران شمشیر نزدند، نسکخانه ای را نیز به آتش نکشیدند که ایرانیان خودخواسته به معنویت اسلام گردن نهادند و نباید واژه های عربی را هم از زبان فارسی بدور ریخت و...

در رد این گفتار بسیار نادرست، سازمان ما در تاریخ ۲۲ بهمن ماه سال ۲۷۰۸ برابر با دهم فوریه ۲۰۰۱ نامه ای در بیست و چند برگ دربرگیرنده مستندات پذیرفته شده تاریخی فهرست گونه، هم برای رادیو ار. اف. ای و هم برای استادیار شاطر فرستاد تا درونمایه نامه سازمان به آگاهی استادان یاد شده برسد چنانچه در رد آن بن مایه ای در دست داشته باشند در همین رادیو به آگاهی همگان برسانند چنانچه پذیرفتنی بود سازمان از آنها پوزش بخواهد و اگر نبود و سخنان بی بن مایه ای بر زبان رانده اند، شهامت داشته باشند در برابر توهینی که به تاریخ و فرهنگ و ملت ایران کرده اند از ملت ایران پوزش بخواهند.

اگر چه استاد یارشاطر هم رسید نامه را داده و هم در نامه دیگری نوشته اند که رسیدگی و به وظیفه خود عمل خواهند کرد. متاسفانه رادیو ار. اف. ای نه تنها پاسخی نداده و اشاره ای رادیویی هم به این نامه نکرده که به نامه های دهم شهریور ۲۷۱۰ برابر با اول سپتامبر ۲۰۰۲ و شانزدهم آبان ماه ۲۷۱۰ برابر با هفتم نوامبر ۲۰۰۲ و شانزدهم فروردین ماه ۲۷۱۱ برابر با پنجم آوریل ۲۰۰۳ این سازمان هم کوچکترین اعتنایی نکرده است.

شگفتا با گذشت دو سال و اندي سکوت راديو ار. اف. اي همان سخنان بي سر و ته دگرباره از زبان علي لاريجاني مدير صدا و سيماي جمهوري اسلامي بدر آمده است که نشان ميدهد در گفتار اين دو استاد و علي لاريجاني پيونيدي انکارناپذير وجود دارد. گفتار علي لاريجاني را در شب چهارم مردادماه ۲۷۱۱ برابر با ۲۵ ماه مي ۲۰۰۳ کدبان ابوتراب مستوفي از همين راديو بگوش همه ايرانيان رسانيد که از ايشان سپاسگذاريم.

با اين يادآوري از بخش پاسخ به نامه ها خواستاريم پس از آگاهي از درون مايه نامه هاي فرستاده شده، مهرورزانه پاسخ دهند که در نامه هاي روشن سازمان چه ناهمواري ديده شده که تا اين تاريخ بي پاسخ مانده اند؟

آيا خواسته ما جز اين بوده است که اگر در رد بن مايه هاي فرستاده شده از سوي سازمان، بن مايه اي استوار و پذيرفتني در دست دارند بيايند در همين راديو بازگو کنند تا از آنها پوزش بخواهيم، اگر ندارند شهادت داشته باشند در برابر توهيني که به تاريخ و فرهنگ و ملت ايران کرده اند، از ملت ايران پوزش بخواهند.

اگر اين خواسته از ديد راديو ار. اف. اي يا مصاحبه کننده با آن دو استاد نادرست است مهرورزانه آگاهمان کنند.

اگر درست ميدانيد از فرنوديي پاسخ گذاشتن دراز زمان آن آگاهمان فرماييد سپاسگذار خواهيم بود.

با ارج فراوان پاينده ايران برافراشته باد درفش کاوياني سرخ و زرد و بنفش. پاسداران فرهنگ ايران. آله دال فك

۲۸ تيرماه ۲۷۱۱

۱۹ ژوئيه ۲۰۰۳

راديو ارجمند ار. اف. اي بخش فارسي «پاسخ به نامه ها»

با درود فراوان از اينکه سرانجام پاسخي در باره گفتار نادرست دكتور محمد علي امير معزي و دكتور دب باشي استادان وابسته به دانشنامه ايرانيكا از راديو به نامه هاي سازمان داده شد سپاسگزارم.

چون هنگام پخش آن پاسخ نبودم تا بشنوم خواهشمند است مهر ورزيده آنچه را که پاسخ داده ايد در رويه نامه اي به نشاني سازمان بفرستيد.

همچنین خواستارم اگر میشود نواری از سخنان آن دو استاد و اگر نمیشود همان گفتاری که از زبان خودشان در نوار بایگانی است يك رویه بر روی نامه برای سازمان بفرستید پیشاپیش از مهر شما سپاسگزار خواهیم بود.

استاد یارشاطر هم دو روز پیش پاسخی در دو رویه فرستاده اند که در دست بررسی است.

ما را با کسی سر جنگ و ستیز نیست نه تنها پاسداران فرهنگ ایران که یکایک ایران پرستان دل بسته به تاریخ و فرهنگ میهن باید پاسدار تاریخ و فرهنگ مردمی خود باشند تا بیش از این مورد دستبرد بیگانگان و بیگانه پرستان قرار نگیرد که هم اکنون بر میهن ما چیره گردیده و در پی زیر و رو کردن همه چیزها هستند.

بیگمان شما هم در این زمینه هم اندیش ما خواهید بود.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

۱۵ مردادماه ۲۷۱۱

ششم اوت ۲۰۰۳

رادیو ارجمند ار. اف. ای بخش فارسی «پاسخ به نامه ها»

با درودی دگرباره پیرو نامه ۲۸ تیرماه ۲۷۱۱ (۱۹ ژوئیه ۲۰۰۳) در رادیو پاسخ داید که کپی نوار را نمی فرستید. دگرباره به آگاهی میرساند، خواسته سازمان از شما این بود که اگر نمیتوانید کپی نوار را بفرستید مهرورزانه همان گفتار دکتر محمدعلی امیرمعزی و دکتر دب باشی (ستادان وابسته به دانشنامه ایرانیکا) و پاسخ شما را که نشنیده ایم بر رویه کاغذی برای سازمان بفرستید تا این پرونده دو ساله بسته شود که شوربختانه فرمودید زمان فرستادن چنین پاسخی را هم ندارید.

با تاسف باید بگوئیم اگر برپائی این رسانه گروهی فارسی زبان از سوی دولت فرانسه بدرستی آگاهی رسائی در راستای روشنگری سره از ناسره باشد تا فارسی زبانان از آنچه ناآگاهند آگاه گردند. چه چیزی شما را بر آن میدارد که از دادن پاسخ روشن به نامه يك سازمان فرهنگی آنهم در راستای تاریخ و فرهنگ ایران خودداری کنید تا درستی در پس پرده نادرستی پنهان نمائد و گمراهان گمراه تر گردند؟

بارها نوشته ایم ما را با کسی سر جنگ و ستیز نیست. رادیو ار. اف. ای هم نباید از به رویه کاغذ درآوردن نوار يك برنامه رادیویی از دید خود درست، که دو بار آنرا پخش کرده است بیمی بخود راه دهد. همانگونه که ما از شما نخواستیم و نمیخواهیم تا در این باره يك سویه نگر باشید و از تاریخ و فرهنگ میهن خود پدافند کنید، هرگز چشمداشت آنرا هم نداریم که از گفتار سراپا نادرست دو استاد وابسته به دانشنامه ایرانیکا پشتیبانی نابجا کنید تا هر زشت گویی دلخواه خود را در باره گذشته شکوهمند ایرانیان در آن رسانه بر زبان برانند و پاسخگو هم نباشند؟

بر این پایه، پاکدلانه از شما میخواهیم تا همان گفتاری را که با زبان استادان نام برده شده بر رویه نوار در دست شماست و پاسخ شما را که نشنیده ایم بر رویه کاغذی برای سازمان بفرستید تا به داوری کسانی گذاشته شود که از تاریخ و فرهنگ ایران آگاهی دارند و همچون دکتر معزی آموزگار (شرعیات) و دکتر دب باشی (جامعه شناس) نیستند، چشم به راه رسیدن گفتار آن دو استاد و پاسخ شما بر رویه کاغذ هستیم.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

۲۰ مهرماه ۲۷۱۱

۱۲ اکتبر ۲۰۰۳

رادیو ارجمند ار. اف. ای - بخش فارسی (پاسخ به نامه ها)

با درودی دگرباره پیرو نامه ۱۵ مردادماه ۲۷۱۱ برابر با ششم اوت ۲۰۰۳ که خواستار دریافت متن سخنان دکتر محمد علی امیرمعزی و دکتر دب باشی استادان وابسته به دانشنامه ایرانیکا، پخش شده از آن رادیو، بر رویه کاغذ شده بودیم، شوربختانه با گذشت بیش از سه ماه از تاریخ این آخرین نامه، کوچکترین پاسخی بدست ما نرسیده است.

بر این باور که در برداشتن هزینه پستی مانع ندادن پاسخ شده باشد، پاکتی تمبرزده با نامه ای سفید پیوست نمودیم که مهر بورزید پس از دو سال و اندی از تاریخ فرستادن نخستین نامه، پاسخ ما را که همانا دریافت متن سخنان پخش شده دکتر معزی و دکتر دب باشی است برای ما بفرستید. از شما سپاسگذار خواهیم بود.

اگر فرستادن گفتار پخش شده آن دو استاد (بر رویه کاغذ) از دید شما دشواری قانونی ندارد بما بنویسید و آگاهان کنید از چه کسی یا چه مقامی باید دستور دریافت چنین پاسخی را بخواهیم که بیش از این بشما در دسر ندهیم و خود سرگردانی بیشتر نکنیم.

امیدواریم با این نامه سفارشی پاسخ درستی دریافت کنیم.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
 پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

پاریس، ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳

پاسداران فرهنگ ایران

با درود، پاسخ نامه مورخ ۲۰ مهر ۲۷۱۱ شما در برنامه «پاسخ به نامه های» ی روز ۳۱ اکتبر داده شد. از فرستادن متن پیاده شده یا ضبط شده برنامه ها برای متقاضیان معذوریم. پاکت و کاغذ سفید و تمبر باطل نشده ای را که فرستاده بودید باز پس می فرستیم.

پیروز باشید
 حمید فاطمی

۱۷ خردادماه ۲۷۱۲

ششم ماه ژوئن ۲۰۰۴

پس از دو سال نامه نگاري بي پاسخ با راديو فارسي زبان ار. اف. اي كه زير نگر گروهی ایرانی در پاریس اداره میشود، در باره نادرست گوییهای استادان برگزیده دانشنامه ایرانیکا ۱- ملای بی عمامه بینام دکتر محمد علی امیرمعزی ۲- دکتر دباشی «آمده در نامه های پیوست» سرانجام پاسخی کوتاه به تاریخ ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳ که تاریخ ایرانی را هم ندارد، دریافت شد.

پاسخ دهنده کدبان حمید فاطمی با پس فرستادن پاکت و کاغذ سفید و تمبر پستی باطل نشده فرستاده شده از سوی ما چنین نوشته اند:

«از فرستادن متن پیاده شده یا ضبط شده برنامه ها برای متقاضیان معذوریم. پاکت و کاغذ سفید و تمبر باطل نشده ای را که فرستاده بودید بازپس می فرستیم. پیروز باشید. حمید فاطمی»

بی آنکه کوچکترین فرودی بر کار خود ارائه داده باشند پس از دو سال چنین پاسخ سربالایی داده اند.

اگر راديو ار. اف. اي بر درستي پرسش و پاسخ خود با نامبردگان باور دارد، از دادن کپی نوار و یا درون مایه پیاده شده آن بر رویه کاغذ چه بیمی دارد؟ ولی چون خود بهتر میدانند که در این پرسش و پاسخ چه دسته گلهایی به آب داده است و چگونه با تاریخ و فرهنگ و منش و والایی مردم ایران به ستیز برخاسته و همکاری با تازی اندیشان را پیشه خود ساخته، از دادن درون مایه نوار گفت و شنود خودداری کرده است.

حال ببینیم از آغاز، ما از این رادیوی فارسی زبان چه خواسته ای داشتیم و این رادیوی در رویه ایرانی پس از دو سال سر دوانیدن به کدام يك از خواسته های ما پاسخ داده است.

۱- در نامه دهم شهریورماه ۲۷۱۰ برابر با اول سپتامبر ۲۰۰۲ پخش بخشهایی از نامه فرستاده شده ما را در این باره از راديو خواستار شده ایم.

۲- در نامه ۱۶ آبان ماه ۲۷۱۰ برابر با هفتم نوامبر ۲۰۰۲ تنها خواستار پاسخ نامه ها شده ایم.

۳- در ۱۶ فروردین ماه ۲۷۱۱ برابر با پنجم آوریل ۲۰۰۳ هم خواستار پاسخ نامه ها شده ایم، و هم خواسته ایم نامه های ما را در دسترس دکتر معزی و دکتر دباشی بگذارند تا اگر پاسخی پذیرفتنی دارند بیایند در همان راديو بگویند تا اگر پاسخی پذیرفتنی دارند بیایند در همان راديو بگویند تا ما از آنها پوزش بخواهیم. اگر پاسخی ندارند بیایند در همان راديو از مردم ایران پوزش بخواهند.

۴- در نامه سوم تیرماه ۲۷۱۱ برابر با ۲۴ ژوئن ۲۰۰۳ با یادآوری بند ۳ بالا و با اشاره به گفتار

علی لاریجانی مدیر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در شب چهارم مردادماه ۲۷۱۱ برابر با ۲۵ ماه می ۲۰۰۳ که او نیز همچون دکتر معزی و دکتر دباشی به تاریخ و فرهنگ ایران تاخته است خواستار پاسخ نامه ها شده ایم.

۵ - در نامه ۲۸ تیرماه ۲۷۱۱ برابر با ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۳ خواستار نوار سخنان آن دو ستاد پیاده شده بر رویه کاغذ شده ایم.

۶ - در ۱۵ مردادماه ۲۷۱۱ برابر با ششم اوت ۲۰۰۳ نوشتیم ما را با کسی سر جنگ و ستیز نیست، باز هم خواستار نوار پیاده شده بر رویه کاغذ شدیم.

۷ - چون همه نامه های مان بی پاسخ ماند ناگزیر در تاریخ بیستم مهرماه ۲۷۱۱ برابر با ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳ با فرستادن نامه ای سفارشی به همراه کاغذ سفید و پاکت و تمبر باطل نشده ای خواستار پیاده کردن نوار سخنان آن دو استاد بر روی کاغذ شدیم که در تاریخ ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳ مهرورزانه (از دید خود) چنان پاسخ سربالایی را داده اند.

با اینهمه گردنکشی ناپایسته و سردوان بی پایه و اساس، ما از همه کارکنان رادیو ار. اف. ای (بخش فارسی) گلومه مند نیستیم و گناهکار هم نمیدانیم ولی از این درستی نیز نمیتوانیم چشم پوشی کنیم که دست اندرکاران برنامه ایرانیکا و پاسخ به نامه ها (در این رادیو) بویژه کدبان فرزاد جوادی در این باره از گناهکاران راستینی هستند که نه تنها کوچکترین پاسخی به هیچیک از نامه های ما ندادند که در لج بازی با ما بار دیگری نیز برنامه دکتر معزی را با همه آب و تابها و چرب زبانیهای کدبان فرزاد جوادی پخش کردند.

کسانی که در زمان دو سال پافشاری ما و فرستادن آنهمه بن مایه های استوار، یک ستر از بن مایه های ملی و میهنی ما را در رادیو نخواندند، ولی دو بار گفت و شنود تازی پرستانه خود با دکتر معزی را آن چنان از دید خود جانانه پخش کردند، آیا می توانند خود را ایرانی بدانند؟

تاسف بارتر اینکه کدبان فرزاد جوادی بگناه پرسش و پاسخ کوچکترین پرسشی از دکتر امیر معزی و دکتر دباشی نکردند و نگفتند، شما که میگوئید تازیان به ایران تازش نبرده و جانی را نسوزانیده و کسی را نکشته اند و... پس رستم فرخ زاد را کی و در کجا کشت؟ درفش کاویانی کی و چگونه و به دست چه کسانی سرنگون گردید؟ تیسفون پایتخت ساسانیان را چه کسی به آتش کشید؟ داستان فرش بهارستان چه بود؟ نسکهای تاریخی و فرهنگی نسکخانه های گندی شاپور را چه کسانی به آب و آتش سپردند.

فیروز را چه کسانی اسیر کردند و بردند و نام ابولولو بر او نهادند که عمر خلیفه دوم مسلمانان را کشت؟ چگونه الفبای نوشتاری ایرانیان دگرگون گردید و اینهمه واژه تازی در زبان فارسی راه یافت که دکتر دباشی از پالایش زبان فارسی بیمناکند.

با اینکه برابر بن مایه پیوست ایرانیکا در همین دفتر شاپور دوم ساسانی (ذوالاکتاف) بگناه نوشتن نسک، در نسکخانه گندی شاپور دیده از جهان فروبسته، دکتر دباشی تازی پرستانه میگوید در زمان چهار صد سال ساسانیان نسکی نوشته نشده است. زمانیکه شاهنشاه کشور نسک مینوشت، دانشمندان به خواب رفته بودند؟ و دهها و سدها نمونه دیگری که در نامه ۲۷ برگی فرستاده ایم.

اگر کدبان فرزاد جوادی از چگونگی تبهکاری تازیان آمده در بن مایه های ۲۷ برگی ما، فرستاده شده برای رادیو ار. اف. ای ناآگاهند، آیا از به آتش کشیدن تیسفون و دیگر تبهکاریهایی هم که یادآور شدیم ناآگاه بودند تا پرسشی کوتاه بکنند.

اگر تا این اندازه از تاریخ و فرهنگ میهن خود ناآگاه هستند آیا پروانه چنان گفت و شنودی را باید به خود بدهند تا همگام با دکتر ملا محمد علی امیرمعزی و دکتر ملا دباشی آبروی ایران و ایرانی را در یک رسانه جهانی از میان ببرند؟

داوری پس از خواندن نوشتارهای ما و پاسخ رادیو ار. اف. ای با خوانندگان است که تازی پرستان دشمن تاریخ و فرهنگ میهن خود را بهتر بشناسند.

در پایان بایسته یادآوری است که ما بر پایه ادب و فرهنگ ایران در نامه های خود به رادیو ار. اف. ای از فروزه های ارجمند یا کدبان بهره گرفته ایم، ولی کدبان فاطمی در پاسخ به نامه های ما، چنانکه گویی برای نوکرش نامه فرستاده، در بالای نامه تنها نوشته است «پاسداران فرهنگ ایران» و در پشت پاکت هم نوشته «آله دال فك» و از بکار بردن کوچکترین فروزه احترام آمیز خودداری کرده است.

چنین پاسخی بدور از ادب و فرهنگ ایرانی، نمودار دانش، بینش، ادب و فرهنگ نویسنده و نشان از خود بزرگ بینی و روان پریشی است. بر این امید که گردانندگان رادیو ار. اف. ای بیش از این منش والای ایرانی را زیر پا نگذارند.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
آله دال فك

دانشنامه ایرانیکا
بخش سوم
استاد شجاع الدین شفا



ارجمند و گرانمایه استاد شجاع الدین شفا

با دروهای فراوان از دل برخاسته و آرزوی تندرستی و بهزیوی به آگاهی میرساند که در گفت و شنود شما در شامگاه اورمزدشید (پنجشنبه) ۲۴ اردیبهشت ماه در گردش، برابر با ۱۳ ماه می ۲۰۰۴) با رادیو بخش فارسی ار. اف. ای پاریس بی کوچکترین خرده گیری و به روشنی کارکرد دانشنامه ایرانیکا زیر نگر استاد یارشاطر را ستودید که مایه شگفتی پاسداران فرهنگ ایران گردید.

برابر پیشینه ای که در دست است و از ۲۹ آبان ماه سال ۲۷۱۰ برابر یا دهم نوامبر ۲۰۰۲ در گردش میباشد که در آینده ای نزدیک بگونه نسکی کوچک چاپ و برای آگاهی ایران پرستان پخش خواهد گردید تا دلبستگان به میهن دریابند در ایرانیکای زیر نگر یارشاطر چه میگذرد.

استادان برگزیده دانشنامه ایرانیکا در پاریس ۱ - ملای بی عمامه دکتر محمد علی امیرمعزی آموزگار بدآموز «شرعیات» در دانشگاه سوربن ۲ - روضه خوان دیگر بنام دکتر دب باشی که به نوشته استاد یارشاطر وی جامعه شناس و پیشینه ای در جنبه های فرهنگ معاصر دارد، در همین رادیو کمر به نابودی فرهنگ و تاریخ ایران بسته و چنین گفته اند:

«تازیان در ایران شمشیر نکشیدند. با زور اسلام را به گردن ایرانیان نهادند. نسکخانه ای را نیز به آتش نکشیده اند. زدودن واژه های تازی آمده در زبان فارسی نیز کار بیهوده ای است. ایرانیان خودخواسته و به دلخواه خویش به پیشواز اسلام رفته «معنویت» آنرا پذیرفته اند. در زمان چهار صد سال از شاهنشاهی ساسانیان هیچگونه نسکی در ایران نوشته نشده است و...» (در حالی که کارنامک شاپور اورمزد شاهنشاه ساسانی نشان میدهد وی به هنگام نوشتن نسک درگذشته است).

این گفتار سراپا نادرست و ناپذیرفتنی که دشنامی بزرگ بر تاریخ و فرهنگ و یکایک مردم ایران است مورد واخواهی پاسداران فرهنگ ایران قرار گرفت و با نامه ای بیش از بیست برگ بن مایه های تاریخی از تبهکاریهای تازیان در ایران فهرست وار برای آگاهی استاد یارشاطر و رادیو ار. اف. ای فرستاده شد و خواستار آن گردیدیم که از چاپ چنین نادرست گفتارهایی در دانشنامه ایرانیکا خودداری گردد.

پس از دو سال نامه نگاری پی در پی سرانجام استاد یارشاطر پاسخی داده اند که برگردان آن پیوست است. با خواندن آن درمی یابید که چگونه خود را ناآگاه از اسلام و مسلمان قلمداد کرده و به پشتیبانی بیدریغ از نادرست گفتارهای استادانمایان برگزیده ایرانیکا برخاسته و به روشنی اعتراف کرده است که نمیتواند مانع آن گردد تا دیدگاه نادرست این گونه استادان بدرون دانشنامه ایرانیکا راه نیابد.

با این یادآوری کوتاه و ستودن شما از کار دانشنامه ایرانیکا، پرسش پاسداران فرهنگ ایران از آن استاد گرانمایه اینست که آیا شما هم، هم آواز با استادان برگزیده دانشنامه ایرانیکا باور دارید که تازیان در ایران شمشیر نکشیده، کشتار نکرده، نسکخانه ای را نسوزانیده و ایرانیان خود خواسته به پیشواز اسلام رفته ننگ بردگی و بندگی و کنیزی و غلامی را پذیرفته اند تا از آنهمه والایی و سربلندی تاریخی و فرهنگی خود دوری گزینند؟

درخور یادآوری است که ملا دکتر محمد علی معزی در ایران نامه (مجله تحقیقات ایران شناسی) سال نهم شماره ۳، تابستان ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) در بخش نخست امام شناسی کیهانی، ائمه نورانی و امر آفرینش چنین مینویسد:

«دو هزار و پانصد سال پیش از آفرینش، محمد و علی نوری بودند در برابر خدای عز و جل، نوری با يك تنه اصلي که شعاعي درخشان از آن شاخه زده بود... پس خداوند چنین گفت: «این است نوری از نور من، تنه آن نبوت است و شاخه آن امامت. نبوت از آن محمد است، بنده من و فرستاده من و امامت از آن علی است، حجت من و دوست من»... از این روست که علی همواره تکرار میکرد: من از محمد (یا از احمد) چنانکه درخشی از درخش دیگر» و بسیاری دیگر از این گونه خرافات ایران بر باد ده و گمراه کننده.

آیا از دید شما اینگونه روضه خوانهای بی دستار رخنه یافته یا پذیرفته شده در دانشنامه ایرانیکا شایستگی آن را دارند تا در باره تازش تازیان بر ایران سخن بگویند که استاد یارشاطر چشم بسته دیدگاه آنان را بپذیرد و چنین زشت نامه ای بنام ایرانیکا به خورد مردم ایران بدهد تا بیش از پیش مردم و آیندگان را نیز در گمراهی نگاهدارد؟

با امید بر پاسخ روشن استاد. در پایان از اینکه پس از بیست و پنجسال توانسته اید نسکهای ارزشمندی را در باره شناخت تاریخ و فرهنگ راستین ایران کهن از چنگ ملایان تازی پرست برهانید و به بیرون از کشور بیاورید و بدست فرهنگ دوستان ایرانی بسپارید جای سپاسگذاری بسیار است. بر این امید که رخنه گرانی چون دکتر معزی و دکتر دب باشی که کم نیستند در سازمان فرهنگ دوستان ایرانی راه نیابند.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

۲۸ آبان ماه ۲۷۱۲

۱۸ نوامبر ۲۰۰۴

از تاریخ نخستین نامه ما به استاد شجاع الدین شفا که در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۲۷۱۲ برابر با ۱۷ ماه می ۲۰۰۴ فرستاده شده است هفت ماه گذشت. از آخرین نامه ما هم که در تاریخ ۲۸ شهریورماه ۲۷۱۲ برابر با ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۴ و با دستياري دوستي (مشترك) براي استاد فرستاده شد، دو ماه میگذرد که شوربختانه کوچکترین توجهی نشده و پاسخی نداده اند. ناگزیر بجای پاسخ ایشان برگي سفید با نشان پرسش (?) خالی گذاشتیم.

خواسته ما از همه کسانی که بگونه ای به این نوشته دسترسی پیدا میکنند، اینست:

۱ - استاد یارشاطر پایه گذار دانشنامه ایرانیکا را زیر فشار قرار دهند تا نادرست گفتارهای دکتر محمد علی امیر معزی و دکتر دباشی به درون دانشنامه ایرانیکا راه نیابد که مایه سرشکستگی نیاکان ما و همه مردم ایران است.

۲ - از استاد شجاع الدین شفا پرسند چه خواسته نادرستی از ایشان داشتیم که به چهار نامه ما پاسخ ندادند؟

جز این که نادرست گفتار دکتر معزی و دکتر دباشی وارد ایرانیکا نشود و آیا ستایش استاد شفا از کار دانشنامه ایرانیکا در برگیرنده گفتار دکتر معزی و دکتر دباشی هم هست یا نه؟ ما هیچ خواسته دیگری نه داشتیم و نه داریم و با کسی هم سر ستیز و دشمنی نداشتیم و نداریم.

پی گیری این خواسته با نگری بر درون مایه نامه های ما به دانشنامه ایرانیکا و استاد شفا، از خویشکاری همه کسانی است که دل در گرو تاریخ و فرهنگ ایران و نیاکان سربلند خود دارند.

با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش.
پاسداران فرهنگ ایران (پاریس) آله دال فك

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>